



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE7896

میر تقی علی سندھو

میر تقی سندھو کا راجی اور بیجاں نسخہ صحیحہ مدد لفظیہ شہوت



مرکانہ محلہ ٹیکا پور تیارخ چارم بیسہ سالہ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَشْرَعُ مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ الَّذِي أَعْطَانَا الْحَيَاةَ وَالْمَوْتَ وَالنَّعِيمَ وَالنَّارَ الْيَتِيمَانِ بِسْمِ اللَّهِ  
سُورَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَعَادِنُ الْأَنْفُسِ لِقَاءِ الْمَلَكِ الْمَلَكُوتِيِّ سَابِغَةِ السُّبْحِ فِي حَقِّهِ وَكَرَامَتِهِ

الْكِرَامَةِ وَخَلَقْنَا هُنَا الْأَغْنِيَةَ الْكَثِيرَةَ لِيَدُونَ بِهَا الْإِنْسَانُ وَالْأَنْفُسُ  
لِقَاءِ الْمَلَكِ الْمَلَكُوتِيِّ سَابِغَةِ السُّبْحِ فِي حَقِّهِ وَكَرَامَتِهِ

النَّفْسِ الْمَتَلَوْنَةِ لِيَتَرَنَّ بِهَا الْأَبْدَانُ وَمَعَهُمَا الْقُطْعُ الْرَقِيعَةُ الْوَسْطَى  
بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِقَاءِ الْمَلَكِ الْمَلَكُوتِيِّ سَابِغَةِ السُّبْحِ فِي حَقِّهِ وَكَرَامَتِهِ

الشُّكْرِ وَالْإِثْمِ وَالْحَمْدِ وَالنَّصْرَ وَالْخُسْرَ وَالْعَيْنِ وَالْأَمْرَ وَالْأَمْرَ  
سُورَةُ الْأَنْعَامِ وَالْأَنْعَامِ سَابِغَةِ السُّبْحِ فِي حَقِّهِ وَكَرَامَتِهِ

أَغْنِيَاءَ بِأَعْطَاءِ الْبَقَى لِقَضَاءِ الْحَاجَاتِ وَالْأَنْفُسُ  
لِقَاءِ الْمَلَكِ الْمَلَكُوتِيِّ سَابِغَةِ السُّبْحِ فِي حَقِّهِ وَكَرَامَتِهِ

وَالْأَنْفُسُ شَرَّفْنَا بِشَرَفِ الْمَلَكِ الْمَلَكُوتِيِّ حَقَّ عَلَى سَائِرِ الْخَلْقِ وَالْأَنْفُسُ  
لِقَاءِ الْمَلَكِ الْمَلَكُوتِيِّ سَابِغَةِ السُّبْحِ فِي حَقِّهِ وَكَرَامَتِهِ

الْمُسَارِكَاتِ وَجَعَلْنَا هُنَا الْإِسْرَارَ وَالْخَلَاةَ وَتَوَدَّعَ الْحَوَائِصِ الْمُدْرِكَةِ  
لِقَاءِ الْمَلَكِ الْمَلَكُوتِيِّ سَابِغَةِ السُّبْحِ فِي حَقِّهِ وَكَرَامَتِهِ

ثُمَّ أَهْرَأْنَا بِعِبَادَتِهِ وَفَرَضَ عَلَيْنَا تَأْدِيَةَ الصَّوْمِ وَالصَّلَاةِ وَبَيَّنَّا بِالنَّسَالِ الرَّهْمِ  
لِقَاءِ الْمَلَكِ الْمَلَكُوتِيِّ سَابِغَةِ السُّبْحِ فِي حَقِّهِ وَكَرَامَتِهِ

عَنْ قَوَائِدِ الْحَيَاةِ وَالْمَوْتِ وَالْحَيَاةِ الْكَثِيرَةِ وَالْأَمْرَ وَالْأَمْرَ  
لِقَاءِ الْمَلَكِ الْمَلَكُوتِيِّ سَابِغَةِ السُّبْحِ فِي حَقِّهِ وَكَرَامَتِهِ

وَأَشْكُرُهُ شُكْرًا مَوْفُورًا مَبْجُودًا عَنْ حَضَرِ الشُّكْرِ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْقَادِرُ  
لِقَاءِ الْمَلَكِ الْمَلَكُوتِيِّ سَابِغَةِ السُّبْحِ فِي حَقِّهِ وَكَرَامَتِهِ

الْغَفُورُ الرَّحِيمُ هُوَ اللَّهُ الْخَبِيرُ الْبَصِيرُ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ هُوَ الَّذِي أَحْسَنَ  
لِقَاءِ الْمَلَكِ الْمَلَكُوتِيِّ سَابِغَةِ السُّبْحِ فِي حَقِّهِ وَكَرَامَتِهِ





















بر کاغذ یک صاف خواهد کرد و بعد از صاف کردن و ملاطفت من در آوردن نقل آن و کتوب بسیار روانه خوانند و بنویسند و هر قدر در این  
آیه باین صورت که در از جعفر صاحب خواهم هیچ که از روز خوشینه نوشتم حال ایشان را بدو امست شکوه گذرانند و صاحب  
روز جمعه بر سر آمد و فرمودت منی بدو نوشته بودم که این مهم را حواله چه بکنم لیکن من این را آید شد زیرا که  
خط و کتابی خوانم و ملاقات از اول اردو اینقدر بی التعللی خوب نیست الحال مرزا را بدو انجامی آیم و امر دوازده صبح جلسه  
یاران نزد فقیر بود و محمد اکرم خان پسر نسا مان جانب عا و محمد کامل خان لاجوردی سید حسین خان آید بودند آن  
دو صاحب طو را بنوشت حضرت شد نزد سید حسین خان نشسته اند و یک خیریت گفتند و هر چه هر ساعت نزد  
الده شمس و قباله که بر اشتیاق فراوان معنی نماد که بر تیر شش طرازی بآن که عبارتش روح امیر علی شیر نوالی بازده  
کرد و فقیر هم به حال رسید و لاجبیت تاره دروان را راحته اندازد از زانی داشت درین محبت نامه از سید بیک  
بجای لفظ جائزه جاریه از قلم شامتر شرح شده بود و در خطاب و الای شاه گمان غلطی گرفت و خوب شد که سنی  
خدا تعالی تجتهد و آرد و دلا و الا خطفان شاه اگر میخواهند مشهوره مروج که خدا کند می بود خیلی رنج بر می داشتند و الحمد لله که  
از آن خفقان که امیر زاده های نازک طبع ناز و بر آن شفقت اند و محفوظ است خدا همیشه بر کسان آرد و از فقر و بدون  
آن قبول نشستن و تقیر و مطالبه کمال شکفتگی بخاطر دست داد و آفرین صد آفرین هر چه بکنید خوب بکنید و برای  
طوبی بکنید و روز یکبار خواهر جهان گمان نیست که تحصیل علم و کمال بپایان رسیدن سلیخ خطیست و از دهر و عهده  
از سر خط و خط که اگر نفسا علی تکمیل ذات و دقت نفس مرکز طار ارباب بصیرت حق باشد و آنچه در حضور سید جان  
کتوب از طریقت و الدایه خود نگاشته اند و فقیر بط کلی با صداقت دارد و از دهر حال بیرون نیست یا خط و رقم و را که اگر  
تلف شد یا حجاب آن از غفلت به کار با خاصیت خطا پیدا کرد لیکن جبران این مساو علم و پیوست که خط احدی در داک  
انگریزی تلف نشود و اگر کتوب لیکه خط بر آید است هم بجای حرکت کند که با خط را ضایع نمی کنند با کتوب الیه میرسد  
اگر در جان قرب و جوار ترود دارد و الا بر گوشه که نوشته است پس سید بنده خلفا و اک خباب علی که همیشه در جوار خط  
و در خط بیاد میرد با سلیخ با پیغمبر از نیایدن جواب اضطراب کلی دارم هر روز خط و یک ربع عصر روانه خواهم کرد و درین خط  
دست که اینجا وار و در جوار جواب آید صاحب بنیرسد و الا بکنیم و خواهم بنید طول این سفر با پیغمبر و در پیغمبر و من اینقدر  
که بگویم از سفر تنگ شده حرف بنیرم بلکه از بی تفریقه آمده ام و الا پیش من بکنند و صحیحی حق و دوق بر و بر است  
لیکن اگر شکر طبع امید حصول منفعت باشد و الا بدو اینست که مغر استخوان پیش انساب که تمام احوال مفرق تفرقه اکمل تر  
میجده که تا نیکبار سائر تا بود که می لیکن اگر خواجها ضعیف خان بود یک سیار سون لارین تقدیر ناس من روز یکبار  
نشان از شخص بکنید و حال خدمت حاصل نموده و به خوانند و فرستاد خوش خواهم شد و یک کبک باندگی روز صاحب  
سیارم و نیاز و فار کوشش را بنکر نه دعا و دعا چه سبب کوچی لارینی سلام و بکرات یار ماق وین سله فائده در  
و در وقت آهیزش چشمه طلاق و شیرین کام نیز دلاقت طالع عمره و بد اشتیاق و بد اشتیاق  
یعنی فائده دی روز که با تیره و سیم شده حال خود انقباض یابد و هر چه بیخ کردی انقباض افتاد و روز باز

ملاطفت من در آوردن نقل آن و کتوب بسیار روانه خوانند و بنویسند و هر قدر در این  
آیه باین صورت که در از جعفر صاحب خواهم هیچ که از روز خوشینه نوشتم حال ایشان را بدو امست شکوه گذرانند و صاحب  
روز جمعه بر سر آمد و فرمودت منی بدو نوشته بودم که این مهم را حواله چه بکنم لیکن من این را آید شد زیرا که  
خط و کتابی خوانم و ملاقات از اول اردو اینقدر بی التعللی خوب نیست الحال مرزا را بدو انجامی آیم و امر دوازده صبح جلسه  
یاران نزد فقیر بود و محمد اکرم خان پسر نسا مان جانب عا و محمد کامل خان لاجوردی سید حسین خان آید بودند آن  
دو صاحب طو را بنوشت حضرت شد نزد سید حسین خان نشسته اند و یک خیریت گفتند و هر چه هر ساعت نزد  
الده شمس و قباله که بر اشتیاق فراوان معنی نماد که بر تیر شش طرازی بآن که عبارتش روح امیر علی شیر نوالی بازده  
کرد و فقیر هم به حال رسید و لاجبیت تاره دروان را راحته اندازد از زانی داشت درین محبت نامه از سید بیک  
بجای لفظ جائزه جاریه از قلم شامتر شرح شده بود و در خطاب و الای شاه گمان غلطی گرفت و خوب شد که سنی  
خدا تعالی تجتهد و آرد و دلا و الا خطفان شاه اگر میخواهند مشهوره مروج که خدا کند می بود خیلی رنج بر می داشتند و الحمد لله که  
از آن خفقان که امیر زاده های نازک طبع ناز و بر آن شفقت اند و محفوظ است خدا همیشه بر کسان آرد و از فقر و بدون  
آن قبول نشستن و تقیر و مطالبه کمال شکفتگی بخاطر دست داد و آفرین صد آفرین هر چه بکنید خوب بکنید و برای  
طوبی بکنید و روز یکبار خواهر جهان گمان نیست که تحصیل علم و کمال بپایان رسیدن سلیخ خطیست و از دهر و عهده  
از سر خط و خط که اگر نفسا علی تکمیل ذات و دقت نفس مرکز طار ارباب بصیرت حق باشد و آنچه در حضور سید جان  
کتوب از طریقت و الدایه خود نگاشته اند و فقیر بط کلی با صداقت دارد و از دهر حال بیرون نیست یا خط و رقم و را که اگر  
تلف شد یا حجاب آن از غفلت به کار با خاصیت خطا پیدا کرد لیکن جبران این مساو علم و پیوست که خط احدی در داک  
انگریزی تلف نشود و اگر کتوب لیکه خط بر آید است هم بجای حرکت کند که با خط را ضایع نمی کنند با کتوب الیه میرسد  
اگر در جان قرب و جوار ترود دارد و الا بر گوشه که نوشته است پس سید بنده خلفا و اک خباب علی که همیشه در جوار خط  
و در خط بیاد میرد با سلیخ با پیغمبر از نیایدن جواب اضطراب کلی دارم هر روز خط و یک ربع عصر روانه خواهم کرد و درین خط  
دست که اینجا وار و در جوار جواب آید صاحب بنیرسد و الا بکنیم و خواهم بنید طول این سفر با پیغمبر و در پیغمبر و من اینقدر  
که بگویم از سفر تنگ شده حرف بنیرم بلکه از بی تفریقه آمده ام و الا پیش من بکنند و صحیحی حق و دوق بر و بر است  
لیکن اگر شکر طبع امید حصول منفعت باشد و الا بدو اینست که مغر استخوان پیش انساب که تمام احوال مفرق تفرقه اکمل تر  
میجده که تا نیکبار سائر تا بود که می لیکن اگر خواجها ضعیف خان بود یک سیار سون لارین تقدیر ناس من روز یکبار  
نشان از شخص بکنید و حال خدمت حاصل نموده و به خوانند و فرستاد خوش خواهم شد و یک کبک باندگی روز صاحب  
سیارم و نیاز و فار کوشش را بنکر نه دعا و دعا چه سبب کوچی لارینی سلام و بکرات یار ماق وین سله فائده در  
و در وقت آهیزش چشمه طلاق و شیرین کام نیز دلاقت طالع عمره و بد اشتیاق و بد اشتیاق  
یعنی فائده دی روز که با تیره و سیم شده حال خود انقباض یابد و هر چه بیخ کردی انقباض افتاد و روز باز













به طاعت عظمای و یاد کردن آن کار بزرگ شریعت خیال نمی آید و نیز تحریر آن از بیجا باطریق قریب الغنی بود  
 و نیز در مفید طریقی که خواندند و انشاء الله تعالی بعد از این هر دو عمل جایز کرده و طریق نفیس آن نیز از پیش  
 انظار نمود و صاحب خود هم نوشت تا دیدن صاحب را و در بنیدن آن در دوسری بودند و من حلالم  
 فرمودم که در هیچ مقدمه از امور و بار صاحب بنویسم و هر چه در خیال من انجامی گذرد شما اینجا جان بیل  
 می کردید بکلیه بنیر از آن پس من آن را تحریر خود بخواند و بنیکم یا بار طوطی صحبت میکنم آنرا بخند یک  
 سوافق ساختن تمام عمل که در بار خود و در غایت اقبال و در دیوان صاحب را اگر چه خود در شهرت  
 بنفس است از آن خود کرده و من بعد از بسته بند سر شاست من آنجا بیسخ نوشته بودم که چنین  
 و چنان حالا سوامی نشان دادن و غلطی گفت که آن هم در عالم تعجیل اتفاق است چنانکه یک  
 به صاحب نوشتن خون انصاف رنج نیست حق تعالی شمار آنقدر و شترس بدیده که در عوض آن  
 هر چه بود و الفت که یاران باشما می وزند از شما شگه اری هر یک انظار و رسد از گرم الهی این  
 هم نیست هر آن متر صد آن بوده زن شاه پیرا احوال با تو العیاشی گفتند و بدوز خواجده بود و نذر الدین  
 با و دوا و غلط هر چه شاه دار کرد و من حسن طالع عمر با دوی پوشید و بیجا که بعد از آن و برادر کلان خود رفت  
 و خواجده عبد الله اگر چه ظاهر بنیکند لیکن از سرش غم داشت که تراوش منیاید آقا صاحبان بخند و آقا صاحب و  
 مانوش فرج حضور را قدس قرین صحت است چون من این وقت نجاس تمام و فروملاده حضور پر نور دارم از طرف  
 حضور والا میباید که دعا و از طرف دیگر آن سلام میرسانم خط نامه هر شگه و برین خط مایه نیست فردا من قاضی  
 صاحب امیر صاحب تا حویلی نو که چنانکه فی تمیز میشود و خواجده رفت تا شام آنجا می مانم این صاحبان  
 خانه را دعوت خواهند کرد و من بخانه میرانند و انشاء الله خان بسبب خواهم که در وقت که هر چه در دل غلبه و  
 آنتر میجسم و بسبب که الله تعالی که بختها قهقری باشد که بر بر و ز که پاتر و بهم بهر حال و روز و شنبه بود  
 سوافق قاعده ششم عرضی محولی با کاغذی همی فقیر رسیده شعر از حالات آن سرایه که کلمات گزیده  
 خطیکه استی قاصطن بود و نیز رسانیده شد این صاحبان بعد یک ماه کامل دیدم و داخل حویلی خود  
 شده اند من بر بر و ز بعد شاتر و روز و من تحاسن آن ام خطیکه دوست آقا صاحب مختار  
 سر کار است فیض انار صاحب عالم بهادر کسی شان نوشته بود و نیز در مطابعت شان و آمد  
 حاضر آن بزرگ جمع کرده و باید داد و در نیز از از مصطفی تازه بهینکه امیر خسرو کتاسی دارد و موسوم هم می  
 نرسد و نوشته که در صناعه شمس بسیار ذکر کرده از آنجمله رحمت متضمن جنت چنین خط  
 نوشته میسنه هر لفظی برابر و لفظی هم صورت خود دارد مثل این عبارت در و نشان  
 در و نشان چون بسته خون سببه بهر نانی بهر نانی بنیانید نیاید معلوم نیست که این عبارت  
 بهر طبع امیر خسرو است یا کار قلم دیگری با جمله شمس این عبارت ترد خواب عابره بود و بسیار پسندید

نویسنده

نویسنده

و چون بعد از این دولت صادر شد که هر کس بقدر استعداد خودش عبارتی تضمن این صنعت نوشته بیاورد یا هر طرف  
سینه زده یا حتی مخدوم پادشاه را که خان هم در سه سطر نوشته بودند پس طبع عالی نشد همچنین بعضی بجز این عبارت  
حفظ تو بر دست من حفظ من بعلی فرستادند لایزال هم در سه عبارت نوشته برای اصلاح نزد راقم فرستاد بودند  
و بعد که نوشته نویسی این را غلط و پاک بود لیکن حضور رسیدند و همچنین از سینه دو مسلمان عبارت را هم موطو فرمایند  
از دیگران بیایند از نظر فیض اثر گذارند بعضی بنام خود و بعضی بنام همان شخص که خون جگر خورده است بنده کا  
حضور این است که هر عبارت باین صنعت خود نوشته باید در یادگار این هر که عبارت غیر خود را میسر و الطاف  
شود بلکه نویسنده این جزو طبع خود اندر میزد و برابر حال این بر این هم تعبیر حال غریب می باشد و این است که  
نیز از غزل بر غزل آن چهاره گفته شده بود لیکن اینجا معالیه با هم کس وادامی غزلهای شعری بنده و این  
باز غزل او بودند عبارت های باران و در تبه است از عبارت نیست که نوشته شد بریز و جلی شادمانه است  
خبر میزد باند زید و زورین نکر اندر هر چه بعد از این سر جام می باید نقل آن نزد صاحب خواهد رسید و هر چه  
مستور که این نیست گمان عبارت خواهد خوب نوشته شود و خواب بدیدر گزند نیست سنگ است که خطه نفر و این دیگر  
درین صنعت نگاشته اند مضی عمو صفا شاین بود که شایم بکدر شب درین فکر قضیه ای بیاورد لیکن این نکته است  
که مکلف نشا شود اگر در اینجا شریف می کشد مضائقه در اینجا در عالم حادثه باشد حضور آقا انقدر در دست  
گما که اوقات را تلخ بیاورد و سر لوحی بن علیضا صاحب امم بعد نیز در عبارت نایسی و عبارتی زبان عربی  
نزد من ستاده بودند با آنکه جناب مدون و غوی بن خیر بگویند لیکن حق کسی بنحیه بودند و بنحیه غلط نبود  
جواب نموده ایشان تقصیر قریب این عبارت را همین صنعت تجرید و در دم طلب کرد که در جواب صاحب خود ما خیلی بیا  
ست بیمار داران قطع امید از حیات این منضیه کرده اند باید و بد چند روز دیگر نفس تقاری می آید خوار هم بروند  
بر خط خرابی آقا صاحب میوزد با وجود آنکه از شگفت و سنگینی آثار ملال حسب ظاهرا از چهار ایشان پیدا نیست و آن  
با باران چو رست لیکن نظر بحال اطفال صغیر اندر و بسیار جامی خود دارند و به خیریت حال اندر رسید خالصا  
از پر گزندین بپور باید دید که صاحب بپاور در حق شما چه تجویز میفرمایند و دست رفتن شما را میسرند یا همین جامی  
که از اندر خط سست این ام بعد رفتن صاحب آگاه بود عیبه مناسب خواهد بود که در خواهد شد و در دست  
عالیقدر ریاضت آفرین سلامت پر برز که با نرد هم شهر حال روز چهارشنبه بود و شما شاد و صبور احوال خیر شما  
همی خبر بزرگوار و در لف آن کتب علی آبی راقم رسیده و خبر آن را حریفه کردید چهار روز است پانچ که با هر یک نامی را که  
قد تمسار جوان خوش سلیقه است نزد خالصا صاحب داده نموده ام که حضور صاحب لا خباب بسیار است که چون از خط  
خالصا صاحب که در همین روز با آمد دست ترشح می نمود که حسب الطلب اندمین پوری میشود ایند با دم من و او بقتضی که است  
خوب استقیم بین بپور برود و با و تقدیر که ام که اول خالصا صاحب را میسر اگر اینجا باشد خط خالصا صاحب و آن  
همی شاد و خالصا صاحب و لیهامی بسیار به صاحب سانه با این مضیق خط و رسیده و بر چه نوشته ام عمل کنید

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله  
الطاهين الطيبين  
والسنة الفاضلة  
والله اعلم بالصواب



صاحب من و همه اینان را از آسمان کسی نخواهد که صاحب الایجاب اگر ناپند محبوسیت و باده جی نم بیدار است  
آمد طعام اگر نریختی و بند و ستانی بر و میزد و آدم با خود بطور گیتیه هم در دست رو به بشماره و بخوار ممکن  
نیست که بنور زده را ضل شود و طلا قاعلم آمد و پیش ازین خواهم که ختم بر دار اسم روان کنم لیکن چون رسید به اعلی ان  
صاحب از کا بنور یک خدشکار و ختم بر دار فرستاده اند موقوف کرده حال باید دید که خالصا چه بنویسد و آنچه از کار  
بار دنیا نوشته بودید حیثیت نیست که از بهر تیر بودن صاحب حال آید هر جا که تشریف داشته باشند و صاحب  
والا اساقب پرینا سب است و اگر این امر صورت اسکان بند و نیات برگرفته از نیات سرشته و در پندیده و لیکن  
تشریک به او خالصا ممکن باشد الحاحی به خطا تعلق بیات خالصا در بدیرگاه تشریف یارند همین گوید که  
نهایت تحصیل داری برگزیده و در این شاعر ساد و مضمر که خط خالصا همین بود که بدون شمار برگزیده و در مرکز  
به صاحب الایجاب عید سه چهار روز تعیین که خالصا اینجا برسند و امری برای صاحبی که گیرد و دیگر اینکه در خط شما  
که گذشتن در حق شخصی بود آید و در کار او هیچ نباید نوشت خبر برای آرا جیف از زبان علوم معتبر نیست اگر  
بگیری و آلات عظمت و جبروت او داشته باشد مضائق ندارد و الا چه ضرر و ضرر صاعبارتیکه در و لفظ صاعبار  
گذشتن و دل آن بشیر چه صورت مناسب نیست هر چند این اصطلاح را که کسی میداند لیکن تقریر و لافیت تنید انداخته  
آید اگر چه چیزی بگویش خود و تیر نیست که ننویسد چه اگر اصلی از بعد و در دشمنانم خوب آید شنید و اگر دروغ است  
نوشتن آن خالی از قیامت نیست و این آفته و تخریر نام شخص است اگر کنایه باشد هیچ قیامت ندارد حالا بعد ازین او را  
همه باراج بایک کیشی با او نوع کیشی و ترکی نوشته باشد یا تمام عبارت و ترکی باشد بلکه هر چه از آن کیشی نامشخص و دیگر  
الفک اظهار آن قیامت داشته باشد و ترکی نوشتن تیر است که احدی بر آن مطلع نمی شود شما نام خدا سو اعجابی و ز جبار  
سند می شود سلیقه درست و اید عربی هم اگر چند روزی باطنیان خاطر متوجه آن خواهند شد درست خوابیدند  
خیبت از خصم اقدس ایمن و عار بد حالا که قه باقا صاحبان باید نوشت یا تیر برای کسانی که آنها نوشته اند  
ضرر و نوبه و آنها دوست اند اسلام هم خوش شین و دال و نشانیر عرض کوشش ماضی **رقعه اسم** سلم الله الله الله  
الفصل فی الرشاده بعد از این مخفی نماید که مکتوب و لغز و در قوم مستبر هیچ الا اول شده اجیری پیرو که خوشبخت و خوشی که  
بست و هیچ شمر حال بود چهره افروز و وصول گشته غنچه انتظار را بهار کل حصول مقصود و در کنار نهاد چه عجب که درین  
سفر اتفاق در و رشک صاحب والا جاه برگرفته خالصا تطف نشان نیز افتد و طرفین را دولت تلاشی  
کید گیر دست و در یعنی شما خالصا بنید و خالصا حش را خدا کند که پول جسته شده شمار و دوا شکو آید و بیاید  
علوم نیست که بشود و این درم و قاعده مکرر اگر بیا محضر ص این صاحب الا شان چیست این خود و بی بی است  
که هر چه متصرف است روزی میرسد و عذاب و تحیل درین مقام مصرف ندارد لیکن چون روز اول و صحت بر قدر که  
لقمه همان از او ترسد و میزدان بیشتر است خواهی می باشد عده گذشت از روز و الا با دشمنان بنویسد و درین امر و در  
خواهد شد و در حال جبهه تمکیت لیکن تا امر و در یک شعر گفته ام هر چه بعد ازین میگویم امانت شماست خواهی بود

این را بنویسد  
صاحب من و همه اینان را از آسمان کسی نخواهد که صاحب الایجاب اگر ناپند محبوسیت و باده جی نم بیدار است  
آمد طعام اگر نریختی و بند و ستانی بر و میزد و آدم با خود بطور گیتیه هم در دست رو به بشماره و بخوار ممکن  
نیست که بنور زده را ضل شود و طلا قاعلم آمد و پیش ازین خواهم که ختم بر دار اسم روان کنم لیکن چون رسید به اعلی ان  
صاحب از کا بنور یک خدشکار و ختم بر دار فرستاده اند موقوف کرده حال باید دید که خالصا چه بنویسد و آنچه از کار  
بار دنیا نوشته بودید حیثیت نیست که از بهر تیر بودن صاحب حال آید هر جا که تشریف داشته باشند و صاحب  
والا اساقب پرینا سب است و اگر این امر صورت اسکان بند و نیات برگرفته از نیات سرشته و در پندیده و لیکن  
تشریک به او خالصا ممکن باشد الحاحی به خطا تعلق بیات خالصا در بدیرگاه تشریف یارند همین گوید که  
نهایت تحصیل داری برگزیده و در این شاعر ساد و مضمر که خط خالصا همین بود که بدون شمار برگزیده و در مرکز  
به صاحب الایجاب عید سه چهار روز تعیین که خالصا اینجا برسند و امری برای صاحبی که گیرد و دیگر اینکه در خط شما  
که گذشتن در حق شخصی بود آید و در کار او هیچ نباید نوشت خبر برای آرا جیف از زبان علوم معتبر نیست اگر  
بگیری و آلات عظمت و جبروت او داشته باشد مضائق ندارد و الا چه ضرر و ضرر صاعبارتیکه در و لفظ صاعبار  
گذشتن و دل آن بشیر چه صورت مناسب نیست هر چند این اصطلاح را که کسی میداند لیکن تقریر و لافیت تنید انداخته  
آید اگر چه چیزی بگویش خود و تیر نیست که ننویسد چه اگر اصلی از بعد و در دشمنانم خوب آید شنید و اگر دروغ است  
نوشتن آن خالی از قیامت نیست و این آفته و تخریر نام شخص است اگر کنایه باشد هیچ قیامت ندارد حالا بعد ازین او را  
همه باراج بایک کیشی با او نوع کیشی و ترکی نوشته باشد یا تمام عبارت و ترکی باشد بلکه هر چه از آن کیشی نامشخص و دیگر  
الفک اظهار آن قیامت داشته باشد و ترکی نوشتن تیر است که احدی بر آن مطلع نمی شود شما نام خدا سو اعجابی و ز جبار  
سند می شود سلیقه درست و اید عربی هم اگر چند روزی باطنیان خاطر متوجه آن خواهند شد درست خوابیدند  
خیبت از خصم اقدس ایمن و عار بد حالا که قه باقا صاحبان باید نوشت یا تیر برای کسانی که آنها نوشته اند  
ضرر و نوبه و آنها دوست اند اسلام هم خوش شین و دال و نشانیر عرض کوشش ماضی **رقعه اسم** سلم الله الله الله  
الفصل فی الرشاده بعد از این مخفی نماید که مکتوب و لغز و در قوم مستبر هیچ الا اول شده اجیری پیرو که خوشبخت و خوشی که  
بست و هیچ شمر حال بود چهره افروز و وصول گشته غنچه انتظار را بهار کل حصول مقصود و در کنار نهاد چه عجب که درین  
سفر اتفاق در و رشک صاحب والا جاه برگرفته خالصا تطف نشان نیز افتد و طرفین را دولت تلاشی  
کید گیر دست و در یعنی شما خالصا بنید و خالصا حش را خدا کند که پول جسته شده شمار و دوا شکو آید و بیاید  
علوم نیست که بشود و این درم و قاعده مکرر اگر بیا محضر ص این صاحب الا شان چیست این خود و بی بی است  
که هر چه متصرف است روزی میرسد و عذاب و تحیل درین مقام مصرف ندارد لیکن چون روز اول و صحت بر قدر که  
لقمه همان از او ترسد و میزدان بیشتر است خواهی می باشد عده گذشت از روز و الا با دشمنان بنویسد و درین امر و در  
خواهد شد و در حال جبهه تمکیت لیکن تا امر و در یک شعر گفته ام هر چه بعد ازین میگویم امانت شماست خواهی بود





















[illegible]

۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰  
۱۰۱  
۱۰۲  
۱۰۳  
۱۰۴  
۱۰۵  
۱۰۶  
۱۰۷  
۱۰۸  
۱۰۹  
۱۱۰  
۱۱۱  
۱۱۲  
۱۱۳  
۱۱۴  
۱۱۵  
۱۱۶  
۱۱۷  
۱۱۸  
۱۱۹  
۱۲۰  
۱۲۱  
۱۲۲  
۱۲۳  
۱۲۴  
۱۲۵  
۱۲۶  
۱۲۷  
۱۲۸  
۱۲۹  
۱۳۰  
۱۳۱  
۱۳۲  
۱۳۳  
۱۳۴  
۱۳۵  
۱۳۶  
۱۳۷  
۱۳۸  
۱۳۹  
۱۴۰  
۱۴۱  
۱۴۲  
۱۴۳  
۱۴۴  
۱۴۵  
۱۴۶  
۱۴۷  
۱۴۸  
۱۴۹  
۱۵۰  
۱۵۱  
۱۵۲  
۱۵۳  
۱۵۴  
۱۵۵  
۱۵۶  
۱۵۷  
۱۵۸  
۱۵۹  
۱۶۰  
۱۶۱  
۱۶۲  
۱۶۳  
۱۶۴  
۱۶۵  
۱۶۶  
۱۶۷  
۱۶۸  
۱۶۹  
۱۷۰  
۱۷۱  
۱۷۲  
۱۷۳  
۱۷۴  
۱۷۵  
۱۷۶  
۱۷۷  
۱۷۸  
۱۷۹  
۱۸۰  
۱۸۱  
۱۸۲  
۱۸۳  
۱۸۴  
۱۸۵  
۱۸۶  
۱۸۷  
۱۸۸  
۱۸۹  
۱۹۰  
۱۹۱  
۱۹۲  
۱۹۳  
۱۹۴  
۱۹۵  
۱۹۶  
۱۹۷  
۱۹۸  
۱۹۹  
۲۰۰  
۲۰۱  
۲۰۲  
۲۰۳  
۲۰۴  
۲۰۵  
۲۰۶  
۲۰۷  
۲۰۸  
۲۰۹  
۲۱۰  
۲۱۱  
۲۱۲  
۲۱۳  
۲۱۴  
۲۱۵  
۲۱۶  
۲۱۷  
۲۱۸  
۲۱۹  
۲۲۰  
۲۲۱  
۲۲۲  
۲۲۳  
۲۲۴  
۲۲۵  
۲۲۶  
۲۲۷  
۲۲۸  
۲۲۹  
۲۳۰  
۲۳۱  
۲۳۲  
۲۳۳  
۲۳۴  
۲۳۵  
۲۳۶  
۲۳۷  
۲۳۸  
۲۳۹  
۲۴۰  
۲۴۱  
۲۴۲  
۲۴۳  
۲۴۴  
۲۴۵  
۲۴۶  
۲۴۷  
۲۴۸  
۲۴۹  
۲۵۰  
۲۵۱  
۲۵۲  
۲۵۳  
۲۵۴  
۲۵۵  
۲۵۶  
۲۵۷  
۲۵۸  
۲۵۹  
۲۶۰  
۲۶۱  
۲۶۲  
۲۶۳  
۲۶۴  
۲۶۵  
۲۶۶  
۲۶۷  
۲۶۸  
۲۶۹  
۲۷۰  
۲۷۱  
۲۷۲  
۲۷۳  
۲۷۴  
۲۷۵  
۲۷۶  
۲۷۷  
۲۷۸  
۲۷۹  
۲۸۰  
۲۸۱  
۲۸۲  
۲۸۳  
۲۸۴  
۲۸۵  
۲۸۶  
۲۸۷  
۲۸۸  
۲۸۹  
۲۹۰  
۲۹۱  
۲۹۲  
۲۹۳  
۲۹۴  
۲۹۵  
۲۹۶  
۲۹۷  
۲۹۸  
۲۹۹  
۳۰۰  
۳۰۱  
۳۰۲  
۳۰۳  
۳۰۴  
۳۰۵  
۳۰۶  
۳۰۷  
۳۰۸  
۳۰۹  
۳۱۰  
۳۱۱  
۳۱۲  
۳۱۳  
۳۱۴  
۳۱۵  
۳۱۶  
۳۱۷  
۳۱۸  
۳۱۹  
۳۲۰  
۳۲۱  
۳۲۲  
۳۲۳  
۳۲۴  
۳۲۵  
۳۲۶  
۳۲۷  
۳۲۸  
۳۲۹  
۳۳۰  
۳۳۱  
۳۳۲  
۳۳۳  
۳۳۴  
۳۳۵  
۳۳۶  
۳۳۷  
۳۳۸  
۳۳۹  
۳۴۰  
۳۴۱  
۳۴۲  
۳۴۳  
۳۴۴  
۳۴۵  
۳۴۶  
۳۴۷  
۳۴۸  
۳۴۹  
۳۵۰  
۳۵۱  
۳۵۲  
۳۵۳  
۳۵۴  
۳۵۵  
۳۵۶  
۳۵۷  
۳۵۸  
۳۵۹  
۳۶۰  
۳۶۱  
۳۶۲  
۳۶۳  
۳۶۴  
۳۶۵  
۳۶۶  
۳۶۷  
۳۶۸  
۳۶۹  
۳۷۰  
۳۷۱  
۳۷۲  
۳۷۳  
۳۷۴  
۳۷۵  
۳۷۶  
۳۷۷  
۳۷۸  
۳۷۹  
۳۸۰  
۳۸۱  
۳۸۲  
۳۸۳  
۳۸۴  
۳۸۵  
۳۸۶  
۳۸۷  
۳۸۸  
۳۸۹  
۳۹۰  
۳۹۱  
۳۹۲  
۳۹۳  
۳۹۴  
۳۹۵  
۳۹۶  
۳۹۷  
۳۹۸  
۳۹۹  
۴۰۰  
۴۰۱  
۴۰۲  
۴۰۳  
۴۰۴  
۴۰۵  
۴۰۶  
۴۰۷  
۴۰۸  
۴۰۹  
۴۱۰  
۴۱۱  
۴۱۲  
۴۱۳  
۴۱۴  
۴۱۵  
۴۱۶  
۴۱۷  
۴۱۸  
۴۱۹  
۴۲۰  
۴۲۱  
۴۲۲  
۴۲۳  
۴۲۴  
۴۲۵  
۴۲۶  
۴۲۷  
۴۲۸  
۴۲۹  
۴۳۰  
۴۳۱  
۴۳۲  
۴۳۳  
۴۳۴  
۴۳۵  
۴۳۶  
۴۳۷  
۴۳۸  
۴۳۹  
۴۴۰  
۴۴۱  
۴۴۲  
۴۴۳  
۴۴۴  
۴۴۵  
۴۴۶  
۴۴۷  
۴۴۸  
۴۴۹  
۴۵۰  
۴۵۱  
۴۵۲  
۴۵۳  
۴۵۴  
۴۵۵  
۴۵۶  
۴۵۷  
۴۵۸  
۴۵۹  
۴۶۰  
۴۶۱  
۴۶۲  
۴۶۳  
۴۶۴  
۴۶۵  
۴۶۶  
۴۶۷  
۴۶۸  
۴۶۹  
۴۷۰  
۴۷۱  
۴۷۲  
۴۷۳  
۴۷۴  
۴۷۵  
۴۷۶  
۴۷۷  
۴۷۸  
۴۷۹  
۴۸۰  
۴۸۱  
۴۸۲  
۴۸۳  
۴۸۴  
۴۸۵  
۴۸۶  
۴۸۷  
۴۸۸  
۴۸۹  
۴۹۰  
۴۹۱  
۴۹۲  
۴۹۳  
۴۹۴  
۴۹۵  
۴۹۶  
۴۹۷  
۴۹۸  
۴۹۹  
۵۰۰  
۵۰۱  
۵۰۲  
۵۰۳  
۵۰۴  
۵۰۵  
۵۰۶  
۵۰۷  
۵۰۸  
۵۰۹  
۵۱۰  
۵۱۱  
۵۱۲  
۵۱۳  
۵۱۴  
۵۱۵  
۵۱۶  
۵۱۷  
۵۱۸  
۵۱۹  
۵۲۰  
۵۲۱  
۵۲۲  
۵۲۳  
۵۲۴  
۵۲۵  
۵۲۶  
۵۲۷  
۵۲۸  
۵۲۹  
۵۳۰  
۵۳۱  
۵۳۲  
۵۳۳  
۵۳۴  
۵۳۵  
۵۳۶  
۵۳۷  
۵۳۸  
۵۳۹  
۵۴۰  
۵۴۱  
۵۴۲  
۵۴۳  
۵۴۴  
۵۴۵  
۵۴۶  
۵۴۷  
۵۴۸  
۵۴۹  
۵۵۰  
۵۵۱  
۵۵۲  
۵۵۳  
۵۵۴  
۵۵۵  
۵۵۶  
۵۵۷  
۵۵۸  
۵۵۹  
۵۶۰  
۵۶۱  
۵۶۲  
۵۶۳  
۵۶۴  
۵۶۵  
۵۶۶  
۵۶۷  
۵۶۸  
۵۶۹  
۵۷۰  
۵۷۱  
۵۷۲  
۵۷۳  
۵۷۴





[illegible]

9

1



—

2

8



2

100



10





فوق

چند روز دیگر انتظار بایک شب بد اگر نیز صده خط خواجہ امامی می آید خبر و لاسی تو سیم و شایکه مظلون ان ایشان بوده است  
 که شاد وقت برداشتی نزد منی از صاحبین قرض گرفته فرمایش صاحبان اینجا میرا برده اید حالا منتظر سرانجامم در قیامت کاه  
 برست که خط بندوسی هر دو اینجا خواهد فرستاد معلوم نیست که اینجا میفرستاد و من تصدیق بود یا نه یقین که در وضع بنابر  
 چرا که این صاحبان مافی الضمیر خود را از من پوشیده نمیدارند و الملخص معلوم نیست که چون خط صرف فرستاد و یا دیگر از رسم  
 آمده است من بنده عرض نموده ام که ای جدای خود نوشته اند و بدیدام بعد از این خواهد بود و بدیدام و بدیدام و بدیدام و بدیدام  
 آن هر دو برابر است کار بدیدام است و معلوم است بوده است احمد بنده و الممتد که از آن اینجا خط مراد یکدیگر بوده مراد  
 چون قاضی صاحب بنده و در شمس می باشند و خالص صاحب بر بند و ریچاوی از باعث بعد سافت و آخر شد  
 بدوز خط ای من برست خواهد که بدوز و عرض را از سبب خوانده نشدش از وقت اینجا فرستاد و بدیدام از دو  
 مال بیرون نیست یا برستم قفی نزد قاضی صاحب بعبده است که عرض نموده خالص صاحب و قبله چها ولی سے  
 فرستادند و پیش از رسیدن او خط ای من نزد خود نگا پرشته عرض را و اند کرده باشند و خالص صاحب از باعث  
 عروب شدن کتاب فرستادش نزد من موقوف بر روز دوشنبه اند یقین است که حاله باید چون شمس بنده  
 و خط ای من می نگارید و خاطر من نیست که در عرض نموده سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 کج الدین شمس خان بنده و سبب غلام علی بنده و ملازم حضور بر نور شد و شاهر خان صاحب بعبده و سبب و از غلام  
 علی خالص صاحب دو صدر و سبب را بر افتد خالص صاحب خود نگارند و لیکن سبب غلام علی خالص صاحب کرده  
 خود بدین مشا هر ندیده غلام دکن بودند حکم میدی نموده اضافه و البعض حدی از غلامات شمالی خود نگارند و سبب  
 است باید دید لیکن هیچک ازین صاحبان بار با یک حضور بر نور نیست الا سبب الخیران که با فضل بر روز وقت دو بهر  
 حاضر میشوند این است احوال خالص صاحبان مقدمه و بیات ایشان هم بفضل الهی حسب الخوازه درست شد و بای  
 انظام هم فضل امور حضرت چند روز دیگر بنده برست و روز حکم شد که برای یکبار و دو بار ضرورت با صاحبان  
 شان هم ملاقات کند لیکن با صاحب کلان لکن بیکم ملاقات موقوف نیست برای دیوان و دیای لطافت و بخت  
 تماشا که نوشته اند از خالص صاحب گرفته حواله قاضی صاحب کرده خواهد شد لیکن در بای لطافت سبب چند روز منتظر اند و سبب  
 خالص صاحب برده است اینهم بعد چند روز خواهد آمد و کتب اربعه یعنی تفسیر طایف التور و احوال انجیان و ترجمه شریع  
 و حق یقین تنگاش هم خواهد رسید بر گاه بای سبب است خواهد آمد و بخت شخص کرده برای از نوشته  
 خواهد شد و خبر است که **مقرر** از چهار روز جواب خط شاهر و دال نوشته فرستاده بودم خداوند از سبب  
 بداند شد و روز که سبب بنده سبب حادی ملازم است وقت عصر خط طریا که فرستاده خواهد شد و در روز وقت عصر آدم  
 اقا صاحبان محمد و جواب خط شاهر را که او در روز و دان نگارید شتم در خیال من این بود که آن خط اول خود را بنده  
 شده باشد حالا منتظر خط او نگارید بود هر گاه بیاید این خط را در لفافه بکشاید فرستاد و این وقت زیاده است  
 حیدر حسین بنده می کند و الله اعلم و شاهر بنده ای که سبب و بخت شد که خط طریا بنده ای در روز



جمع اید داشت و عرض کردن برای تنخواه محضو عالی صاحب الاجاه کمال انانی و دور اندیشیست من اینقدر که شما  
 و خط اول کرده بودم نمی دانم که کسی بالا بالا در نایت شود و مضائقه نذر او و اکاسو را این گفتگو نمی تنخواه چه مصرف  
 دارد و یکبار دیگر آن هم گفتگو ازین جهت منتهی شد شاید رفته رفته صاحب لاشان پرسید و انکار نیابت نکرد  
 اما بعد از آن اگر دو حال است در هر چه او می صاحب بخوابد و بخت بخوابد که آنچه در پیش من میگذرد و تنها آنجا بل می آید  
 بلکه برای بیجا چارگی برای بادل خود بشوره کرده و کنگاهها سجده بعد و در کردن قیاس امری قرار میدهم و شما پیش  
 آنرا که من نمیگویم بهتر از آن کاری که به پس مقابل شما خطاست که تا یک روح القدس بهر شماست انشا الله  
 آنکه زود درین سفارشات خان صاحب نصیب یضا خواهد شد تا زود انکه چون درین روزها شما تیراوه فرما  
 چنانکه در این ملک آمد دست دیروز صاحب عالم بهار و درین شیرینی و کان کولی و چندی برای یکبار برای و کان فرستاد  
 اندر میریوف علی خان کیل حضور فرما برنگه انا لوقی شان شده رفته سوری هر دو سببست دیگر تو زک یکی است هم  
 به او دارند اول بنابر سنگه گفته بودم که بهین سبب کدالی تو بار بهیچو می کردی پیش من است که در آن وقت که درین طریقه  
 بیخ غیبت و پنهان بریدشی بر روز بیا و ناچار میریوف علی صاحب را بخیزد و دم لیکن حضور و الا نصیب من میریوف  
 تا برنگه را بهر باره که در مذاکره و در آنکه گفت اخذ وقت سوالی سبب پیش طرفانی نمیدانم که اینها را بهر باره که در  
 آنکه متصل کوشی ساخته میشود و بنور دلی بایه که تمامی سدا که چه ترک فخر سبب سبب رخ روحانی است لیکن خلاف برای  
 سلطان و حکام هم خوب نیست تا آنکه سدا شخصی این است و دو سال در بر روی شما پیش من سبب اصلاح سبب و در  
 اینجا می ایستد من آنرا چون سوال در بار کرده بودم در این نزدیکیها شخصی او را سببست قاضی صاحب ده  
 چار شربت را تمام کرده نهروضات شروع نمود دست و سودا را به قاضی صاحب دیدند و سببند که در کتب سبب  
 بدین نایب شده است و اصلان سبب تا تحریر نذر و الفاظ سهل افکار اند تا با الفاظ عربی چه رند تا  
 پسر شریف معین خدیگاری ملازم او بود و پیاده دست سبب ستاده شد و شل انظار کار سبب و وایحال را که معاینه  
 نمودم خون از چشم من میبارید که تمام این نوکر را که لا و بچه و گفتن هر چه گفتیم بطل آورده و الا پیاده پیاده سبب را برای او  
 مقرر شده یک تنخواه هم یافته کیاس و مذکر آمده پیش آن صاحب آمده می شنید و وقت عصر میرود و چند می امل  
 خواصان حضور بر روز که این منصب منصب امیر زو است خواهد شد شما میدانید که برخواصان حضور مختصیست  
 و عزت هم همچنان کم نمی شود و رفته رفته مخفی نماند که امروز من هم سبب الاخره امیر می رود و شبست عرض شما  
 محروم و از دست شهر نکر روه خط استی اینجا سبب سبب آمده و در سر در ساخت آنچه از احوال الفضل نوشیدیم بهر سبب بود  
 شما بهر سبب و سبب بخت اتفاق و بعد سبب و در میان یکبار می آید بخوبی دشمنان اصحاب تاج الدین حسن بیجان صاحب  
 بافت و در دست و اندک که این ملک با خدایا خان صوف میجو و آنچه بر کار اخیری خود بخوبی میگرداند که شما هم دید که اگر برای  
 صفا چندی معتمدی است سبب را که خود هم سبب و در میان سبب سبب شخص منوی از منی و الا فضل تصدیق از من و در  
 و شما هم وقت ملکیت را با با بخت قرابت و سبب را می نامی عزت و خروت ظاهری است و شما در آن ضلع

ادب آمیز

در وقت









که خواه بکس رسد چون دنیا با سیدت این مرده که صاحب و الاجناب بحال شایع بران سست بسیار خوش نشدم ازین محبت  
و جفا کشی و علو عمت شما و زیکه فصل الی شامل حال خواهد شد ما هم از جناب شما امیدواریم خود را و اخلاق حمیده  
علا زمان شریف توقع قوی داریم که بر سبک نمایان پیش خواهند آمدیم هم بعد شازده روز بر روز از حضور آید و آنم  
و روزیکه آدم رست خط مستقیم در اوقات کامیابان بگویم شب همین جای بر دریم صبح در مشاعره رفتیم و بگویم  
هم که از مشاعره برخاستیم از باعث کمالی و لای که بدان شدید باریده بود بار بعین جادیم چون آخر شب هم باران  
بود در صبح باینوقت هم کاهی ترشح بار یک و کاهی باران برز و در شورش می بارد و حال اندکی استاده است هنوز  
ستم شام باز در انباش می ایستیم غزلهای مشاعره حال مظلله که آنروز برای شما نوشته شود و ما هر سکه که جای از دستگار داریم  
شربت دارد و درین روز نماز باعث پیش کشد شش خود بخود از دو سه جا چاک شده است و درم هم کرده یک شب پیش بود  
در روز باز چپا و نزد آقا صاحب قضا حضور بر نور زفته خلاصه یکدی آنرا کشیده است که بگویم در وقتیکه انداخت که یک سطر  
هم بنویسد من با جارت او بندگی از طرف اومی نویسم حالا لازم این است که شمار قوه متضمن استفسار کیفیت حال عالم  
خود از در یافت این خبر برای او بنویسد که چندی محبت باشند و در زیاده خیرت ایام دولت بکام باد و **فصل پنجم**  
نامد که خط محبت خط مرقومه است چهارم شوال شد بحری تصدیق شست و ششم شهر صدر سید و سرور است  
لکمان باشد و شکوه آباد بود و میانه خط حال دریافت شد که بعضی عوارض جسمانی قطع آمد و صلها مانع حرکت گردید  
آنکه سکه آن بلا از سر بگشت و به تکرار مقتضی بود انگلی اتفاق افتاده حال از سر نماز خط آنچه تا نوشته آید نوشته خواهد  
شد پیشتر را در رسیدن خطوط تر شد و تر بود و خیال میکردیم که حالا باین نوسی رسیدن نقطه ط صورتها سخاو است  
لیکن از عبارت آنکه برای عفو ان جواب مکتوب خود قرار داده بارقم نموده آید اطمینان کلی حاصل شد یعنی زود بود  
خطوط از طرفین خواهد رسید در اینو لا خط مشفق مکرر محمدی تاج الدین حسین خان صاحب بعضیات اومی که بنا برین  
چگونگی آقا صاحب محمد مخلصان آقا محمد صادق خان صاحب آمده بود و به فقر رسید و خط مذکور پاره از حوال  
صاحب هم بریان قلم سپرده بودند از تحریر خان صاحب می تراود که صاحب و الاجاه از شمار ضیعت اگر پیشتر رسید  
سلوک نمایان میکرد و جای شما در دل اوست بشرط دستگاه نقین که باز نیم یاد فرمایید چند آنچه مقسم شماست  
زیاده از آنان بشانه بدعای کسی خواهد رسید و سعی شما و سفارش دیگری لیکن با ضعی بودن آقا از لکه باعث  
مزید غوت اوست ترک کردن صدور و سپه بر که مناسب بنود این داماد عالم هم شئی زیباست با آقا فخر این رفتار  
نمی باید ضیعت اطلسن می قیاسم دریافت شد خدا مبارک کند شاید در خط خان صاحب مشفق مکرر سهو القلم  
اتفاق شده باشد که بجای صد و صد و صد و صد بود و اطلسن هم بعد ازین مرحمت شد از باعث بعد درین  
و سپه بد خبر هم ایشان رسیده باشد با هم مطلب با جمال یک جا حواله تمام کرده بهر حال هر چه شد خوب شد  
اینده خدا تفصل خواهد کرد حالا شما یک شک فصول رسیده آید بعد ازین بشرط منقول عنایت از دمی قصد  
خواهد شد خدا هر چه بد بخواهد بدد و زیاده خیرت نرود و کلان این جوینی و آن جوینی جزو نیست اند و دیگر آنکه

۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰







[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

باید داشت لیکن در این میان چاره می ماند یعنی ترسیدن و فرار کردن  
عاقبت اند لیکن از این میان چاره می ماند یعنی ترسیدن و فرار کردن  
معلوم است که این غلام را شش ماه می کشیدند و الا که با یک  
رقعه منشی جری درشت دلو و می جویان بهر حال که در میان  
حجت طراز رسیده جهان جهان نشا طایان پیشانی شش ماهی درشت بر طراز  
رسیده و الا از خبر رسید آنچه کمان برده اند مقدون بهجت است اگر با دمی خط بر سید حیدر حیدر آن نوشته می شد  
منیت که خط شش خط در دو اک تر شده بود و یا بدست آدمی که با آن طرف می آید سرده آید که در حکم شاد و الا  
دلیل قطعی تلف شدن است یا غایب شدن سهو بهجت بیان و اک در دو صورت از آن مایوس شد و اگر این  
چهار روز پیش می آمد که بهار رسیده بود و جوابش نوشته شده بود اگر توقیف شخصی که عازم لشکر بود و نه آید بعد از این خواهد  
چهار روز پیش می آمد که بعضی ضروریات چندی دیگر در شهر توقف در زید و یا در راه که نام ما نمی پیش آمده است  
خط خاکی خالص و قبل از آنکه خالص فرستاده و بصاحب رسیده و بعد از آنکه از می رسید  
اینست که خالص به یوز که من این خط بدست شان رسانیده ام و دو خط نوشته بودند یکی متضمن احوال خود  
می نویسد و از او که سرده بودند و درین شهر رسید و می چهار و پیریدگان مهاجرین فرستاده اند از اتفاق  
خانان مان خالص خط فیر را در خط کشیده می تلفوف کرد که با احتیاط تمام برسد یا سهو و درین شهر چون بقاعده فرست  
مهاجرین است که خط کشیده می را بعد از جمع شدن روانه می نمایند یک بند می را روز و تر روانه می سازند و خط کشیده  
چهار روز بعد کان مهاجرین ماند در چهار روز بر کاره مهاجرین بکنند و رسیدن چهار رسیده خدا و الله که مهاجرین  
وقت با کرم علی خالص بدین خالص خبر کرد و با بچه اگر علی خالص خطه کور بر جزو دار کا مکار بر میر  
محمد تقی آن سرده اند اگر فرستاده باشد فهو المطلوب والاخذ انخوش را در جوی می میل کن فرستاده باید بطریق  
در روزیم خطی در لف خط خالص فرستاده ام از اسم بر جزو دار خواست و رسانید یا صاحب خط را در منشی  
بلاغت نشان بکنند و بدان اعتبار اراعت توانان سلیم الله تعالی بعد از دو طاقان خط کشیده و در شهر خواجای خوش در  
هتاب با کابام و خط کردن از قلیان گوش خواجه سیر خالص است ام خطهم اصحاب که در روز و در شهر خواجای خوش در  
ملاحظه شود با ترجمه می و در نشین در سینه خود محبده در لف خط خاکی خالص و قبل از آنکه خالص را در خط و در  
اغلب که می در پیش از رسیدن این خط بدست برسد یا اینکه از سبب بعد سافت مکان خط خالص از تمام سیدان آن بر  
بیشتر روز و بنا بر نامه حجت دلو و ما خط نوشته فرستاده شد با نیست که خط در دو اک اگر می را رسانیده شود و او خط خواهد  
بقا خط خواست و رسانید اگر جواب می آید خط خواهد رسید لطیفه شما و می که می خط و خط خط خط آن لطیفه اگر خاکی  
بنویسم احوال لشکر من است که بهر حال که است که شنیده می شود و شایسته آنرا به معنای انانی بکنند و می که در این

باید



[illegible]

عوضه برین سنگ کلا...  
اینبار رخسار میرسم بر آینه...  
کافی بود حال درین ایام که سینه زدیک شده بود و او را که...  
بودم باز بیدین قصد بود از سر نو و عده شد بر پرده و پیشانی...  
شدن من مانوقت صاحب گفت که حال حرف سینه بودم بیدان...  
صورت اینست که من از در و در و دار و لکن بودم گاهی...  
روزیکه یونی عبدالقادر خان در زمانه ایشان و در این شهر شدند...  
سید چون بگریز از کلا بیان فتح علی زرقه بودم و اینجه که...  
شد از حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که...  
وجود پیدا و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که...  
از ویر و خود را پیش من رسانیده شب هم بدین جا بود و...  
که نیک ایشان بجز از زرقه است را منی بسو که پادشاه...  
سوداگر کشیری طلبید و چاره که بهاران از پیش خود داده اند...  
نیست است است و اینرا هم خوب اینم که خواب بیدار و کتب...  
کسی که رفت باز نمی آید پس انچه که کاتب بیکین از زبان مردم...  
بسیار بود و باید و نقشها با کرده اید و سوا این پیشتر هم...  
شمار و آدم خود سال است ملک باز و هم چند قدم پیشتر...  
و آقا صاحبان بسیار طریقت تمام شدند این مطلب...  
نشین این باب عقل و کاسه است که بعد تنهای ملاقات...  
باد و سوده مرقوم شد بر کور و کور و کور و کور و کور...  
عربی رسیده و سرور خست خواسته بودم که چاره سوده...  
بروز فقیر هم در رکاب بودم از بخت فرصت آن نشد که دست...  
پنجیدم و دقای و دیگر که باقی ماند فرا یا پس فرا خواهم...  
توجه میجویم بر چه راهی که چه خاک بر سر خود بریزم...  
توانم که در همین است که هر کارهای تو را که رسیدند...  
سرت ما را من فانی تاج جواهر نگار رسید انچه دیگر که من...  
در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که

شعر



این خبر عرض کرده و مستأمر را نیز بار عرض بکنید که برین بنایید هر چند میاید که درین روز و شب  
نخستین گفت لیکن چون انفعیل اسرا بدست شد به مقتضای آنکه در آنجا اخیلا حاضر بماند و آنجا بماند  
رقعه ۸ نیز اوج اقبال مندی خواهد آمد که در آنجا منور شدنی و زیارت نمایند که در روز  
کاقدورین بهر چند که در مقدمه من است که آنست نزد لطیفی بگویم و آورده چون شمار آنجا نیست نزدی  
گذاشته رفت لیکن آنشب بملاحظه شمار آمده باشد معلوم نیست که ممکن باشد بود و شاید غیر ازین  
و الاما عات شایست که جای بر بدین امر فرد و ای دیگر شروع کرده ام چهار روز این را هم نمی نامم و بپایان  
بامی آمدن خالصه بشفق می گزارد و فردا در عصر بر روز مجلس تفریت امام علیه السلام هست جدی ارشاد شده بود  
که از خواجای نامی بنویسد که فردا بنام و دیگر خود چهار کهری روز برآمده اینجا بپرسند عرض کردم که خواجای نامی بنویسد  
کم میزند و من که این چنین دارم که آدم و در مجلس تفریت سید الشهدا حاضر نشود و در خانه فاعده نیست که کسی  
اصحاب بکنند که من در مجلس اینها بقتضای آنکه اگر کسی بداند بدیدیم نیز بجز آنکه ایشان کار باجناب امام علیه السلام و از آن  
کسی بدو را بگفت غرضی از این بیانت لیکن که بابت تفراتین حرکت نخواهد کرد و علی بن ابی طالب و از آن  
رذیل مقام شکوه نیست بهر صورت ایشان حاضر باشند تمام شد سلسله قاتل و قتال باطل و حاکم و بیک فردا  
هر دو ذیل و دیگر سوار یکبار آوردن بر شرف خوانان و کتاب خوانان و غیره خواهد رفت و در وقت پنج سوار می خواهد  
که در شمار سواران لازم این است که شاهرخ و امیرالد کلجیه در میان باشند و خواجای اسماعیل خان را بالای اسب هر چند  
خود سوار کرده چهار کهری روز برآمده اینجا بپرسند و از آنجا بر سر بار بالای فیل خواهند رفت و فرما بر صورت  
صورت در زیر آن حضرت خود فرموده اند در میان آن مکان بخت خواهند بود و سوار این کرده و بپرسند  
باید آمد و در وقت کناره باید کرد **رقعه ۸** در وقت دروزه شام خواب بود لیکن بخت مسکین و طالع حمیدی غلط  
بود است از بخت که بخت موصوف است و موصوف است و بخت طالع موصوف است و حمید صفت آن است  
یست که صفت و موصوف را در یکجا مضاف سازند بخلاف فارسی که آن بخت است سعید من صحت دارد و طالع حمید  
من بزد و در عربی قاعده این است که مرگه صفت و موصوف را می خواهند که مضاف بخیر می نمایند موصوف را  
مضاف ساخته صفت را بعد از آن که می کنند و الله لام تعریف بر صفت می خواهند که مضاف به طالع حمید  
الف لام بر صفت بر می آید که در صفت و موصوف مطلق صرف نیست چنانچه در بخت صفت و موصوف  
شمار خوانده اید در مقام هرگاه بخت مضاف شد به غیر موصوف غلط است که از قید مکرر برآمده موصوف پس صفت را بخت  
موصوف مضاف ساخت لهذا الف لام تعریف را آن زیاده کرد و اینقدر را بخیر می بینن شین ساخته اند که  
تخرید است و میگوید باشند و کاریک شروع کرده اید از آنجایی تمام رسانید و دیگر فردا شاهرخ بر او از دو کهری  
شب بیدار شد و وقت پرشید و نماز کرد و بپرسند من هم جمع آنها را هم سید و شاهرخ کرده است و از آنجا  
که بعد یک که خواهد بود و در **رقعه ۸** آن روز که گشته که سپید بپای و از بر صفت و ستاده بودم

یست

را

یست



در یک حجره واقع شد و در شهر شریانی مختلفه از زن می آید هر صوف این شوکر و کلمات است و در حجره نایاب این حجره کاهن  
 واقع شد که معنی آنها هم می آید چه بر زن معنی است که هر چند خردی و بی شک چنانکه است لکن در این حجره طاعت و  
 که پنجه و ریش خود و تانزد و در حلقه تنگ و کعبه بر زن معنی است که هر چند خردی و بی شک چنانکه است لکن در این حجره طاعت و  
 تسخیر و آگاهی گیتی میگفتند که بعضی ملا با این شعر و با شصت و سی و اند من میزد این را و افروخته میزد این را و افروخته میزد این را  
 که از هم برستان شکر برین لفظ است که من بخاطر دارم ازین شعر دریافت شد که لفظ چندی که صحیح و این منظور است  
 ازین لفظ برنی آید با جمله بر شاهانه نقصان در دفتر دیگر تحریر نموده بغیرت که برای قدر معلوم هرگاه من می بایم خود را بکنیم  
 و اگر اگر عرضی بر من صاحب قبله که نباید داد و که نزد نصیر الدوله بهادر نیز ازین وقت رفته میرسد صاحب که بود و  
 بودند که عرضی من اگر نزد نوایب نصیر الدوله بهادر رفتند باشند که خیر نظر جواب بکنم و اگر هنوز بهین جای باشد چندی در  
 فرستادن آن توقف باید کرد که من خود را بکنم و میر و هم هرگاه از اینجا برگیرم و مدعی خواهم شد باز اطلاع بهدین  
 نوشته شد ازین اندیشه که فردا چنان قبله و کعبه سوار شوند و عرضی به صاحب که ساند و طرف ثانی از اتفاقات بجهت  
 انچه شد و از اینجا دستخط شده باید و صاحب عرضی حضور طلب کرد و واسطه از بنون و خواجها که بشد و بر زن عمر  
 سرجب شکست می مردم شد و در ۹۳ احوال شاعری و طبع است که چون نه می موسیقی مهستان کم عمری و تاریخ  
 شدن مردم از طاعون و ملی کردن است اما اینجا و افتاد و نزدیک صحت سه پیر نیز ازین جهت صحبت و بر زن ضعیف  
 گشتند و جایدار و زبانه شده بود و پنجه میر صاحب و صف خوشگونی دستور بود و تمام جسم مبارک ایشان عیسه و داشت و  
 آواز را کسی نمی شنید لکن من غمید که غمید صاحب گشته بودند و احوال آنکس ما در معلوم شد شام را این بهر چنانچه باید که است  
 که بیایه حرف بناید و اینها عادت حرف زدن با اهل بازار دارند و ازین در قبه اول عمری شام بعد از آن در شاماتین با هر سالی  
 که حال طبعی که می شنید دیگران که تنگی صاحب خدمت آقا صاحبان ساند شد گفتند چه شد که اگر صاحب ساند  
 همین جای باید گفت با پدید خلاصه و عده در میان نیست که آن بادن متوفی بر طبق صحبت دیگرانکه آقا صاحبان  
 افسانه و عذر آن که که تصنیف شاعر فارسی طلب کردند و بدست پنجه بکنید و در ۹۴ و در ظرف عصر شام قدری  
 شام آورده بود و چون گوشت صاحب مستراح بودند و دیگر و کار دیگر متعلق او بود و است حواله که ام زن در زندگاری کرده  
 رفتن مذکور و از این بزرگ صاحب که داشت معلوم شد که از اینجا که ام چه بر نوشته و به ملا میرسد خلاصه خبر این بود  
 که هر یک از قفه که صاف نوشته بود و عیبارش خیلی حبت و دست و بچین و اصلاح صاحب پیوسته و معلوم می نمودند  
 نیز از آفرین بر زن تاد و سلامت طبع و استقامت سلیقه شاکا نهایی صاحب همه است بود و سوار یک گمان غلط  
 محض بود و منی نسبت آن بهر سید زریا که میر میزد و باین صفت که او را رسید و اگر برسد پنجه قدرت الهی چه بعید  
 لکن با فضل خود آرزوی او باین مقام نمی تواند رسید حالا مفصل بنویسد که این مسوده را لاله امرت لال دست کرده اصلاح  
 از من گرفته بود و من بعد صاف نموده بر ملا خطه من فرستاد و من بایشان نوشته که این مسوده صاف شده را  
 من شش خود نگا داشته ام صاحب چون بقول غنیه پیش خود دارند بر کاغذ دیگر نقل آن برداشته من چنانچه

۹۲

۹۲



95

2

رقم ۹۰

رقم ۹۱

رقم ۹۲

که در اول تحریر این تفسیر علی اراده نخاس مکرده بودند اینوقت غار شدند و ترقه ترقه نفس ایشان را در  
حوض آلوده رفته رقم ۹۰ کاغذ غزلها می سن که درین دست خواججه حضرت خاندان طهرستان بود و در آن کتب کشف  
حواله آدم من بکنید الا بهیوت نوشته بفرستید و این جزو اشعار بیان مهر خاندان طهرستان است که کاغذ کهنه بوده و  
برگرفته درین حوض گاه در یکدست بوقت ضرورت خواججه گرفت و خطه و اند خود نیز که آری سن بود و کتب کهنه و  
یا بهر چه بی طارسد و عوصا حجب در یکدست که غزل از غزلها می قدیم خواججه در دست خاندان طهرستان  
نخاند لیکن یکبار خود هم از نهان خواججه صوفی شنود رقم ۹۱ ازین شرح معلوم که طبعیت همانند  
و ناسب فن شریعت لیکن بسیار متوجه این بناید بود چه اگر لذت این بی پرستی از تحصیل علوم شریعت  
کم کم گفته باشد رضا نذر در وقتیکه قدری عورت بهم خواهد رسید و صحیح و غلط قوت منیر و سید خواججه  
آنوقت اعلام سر این فن بهم بعمل خواهد آمد این در خطه و حواله بیان میر محمد که گفت با نده آند خود در کاغذ  
باید بود یقین است که برای گرفتن فرمایشش مرزا سفل خواهند آمد رقم ۹۲ او غزل تازه که در شیب اتفاق  
لغتاده و در همین کاغذ نوشته شد لعل آن در دیوان باید کرد و این بیت را که یک مصرعه اش است  
مصرعه شکوه بهر چه از ان شیخ بر نیاورده کم بخت حاشیه دیوان در دیویش سیم وید نوشته باید  
عین اول

سفر از بی سیر لاله زار آمد	طییدن ل پر خون پاکار آمد	دول نکاد وقت می کشیدنها	کرد کار خود پیش از نهفته بود
چشمه کس مهر گم غنیل که کفر	دل شمرده تالان کوی باری آمد	تا یک دنیا شایع بودیم اکنون	بمهر خاندان کجی ما و از سیدنها
زاده مهر حشر کل شکفته خاوار	مرا گمان نیستی از ان بار آمد	فصل ای تنگین اب بلوئی	نیت صبیحیل را خضبت
صدای آتی از گوش او سحری	دو بد و تا سیر کوی خود انکار آمد	که این نفس نیست از سر بار	بهر نفس با شکران اسرار
و سیکه رفی و جان و ان بانگ	چگونه اینک چهار تن از آمد	میکنند نصیب خنده گل زین	از غم گل اندامی سپری بود
بدر کردن ایض خوشن کجین	زنگر گریه کن بر سر آرد آمد	بهر چه هم بهل خون من دارد	مهر روح تا با من خورشید
خداوند چه اندام عاصیان	بهر چه که قتل سباه کار آمد	انکه و قتل شایع شد	در خون من و در مشق آب کرد

رقم ۹۳ افراد خطی نبیارت صاف صاف آسمی مولوی پیر حلیصا حجب یکپاس روز برآمده ملک ازین هم کمتر  
نخستین این مضمون که هر چند آن بهتر که در عرض سابق بهل آمدن شایع طبع ادب پسند بود لیکن تا وقتیکه ناقصان  
را با کمالان نفوذند حکم از حسن قبح آن آگاه خود ازین جهت از جاده و استخران گزیده بود و رسید و از غفرت  
چند که در حق این چکاره چکند قلم عجب رقم بود دست ذخیره سیاهات و در جالس جمال شد گویای من بر تفریح  
باشد اینقدر بیعبارت و دیگر نوشته استثنای خود را باین نوشت رقم ۹۴ اشعار پیش خود در فن طالب العلم  
والله خود گریستن از منزل اول بهره پدر و یکدست طلب و دیگر تراشیده بزبان عسکری بنویسید از  
بلکه و کعبه پیر سید این برای آنست که تا رسیدن من و فضل و عقیق بر دوات نشود

رقم ۱۰۱

رقم ۱۰۲

رقم ۱۰۳

امر و خبر علی سوره خبر همگی در روز دوشنبه عاظمی اصلاح خیر و دایره دل بسیار خوش شد و خبر همگی علی صاحب  
 صاحب هستند و خط ای قاضی صاحب میرد از خط المصنوع زده معروف خط خالکی و زائنه نمایند لیکن یکی از  
 پسند و در زبان طبع لفظ تو شکر که معنی رسانند است ملاحظه نمایند غرض این نیست که این لفظ تعجبی نقطه دارد  
 هم از این باینی نیست پس این را بجا داد و بدین اگر برآید خیر و الا در خط و شعر لفظ دارد باید به بخار عارضی لفظ علی است  
 ترک عدای بگوید و رخصت و برای جرت فیما بین و کتاب لیدن امر و در شروع کرده ام باید دید خداین جرب است  
 بنامه دارد که در چیست که قهقم ۱۰ افزون کچر بی باجر که از اغانی فصل بند و ستانست بر صاحب چهارم رسید  
 قدری انتظار بایک نشد که این خبر آمده فرستاده خواهد شد و بر آنچه گویم باقی درستم فی بیکر و مسوده و غیره که نشدند رسید  
 لفظ رقبه ۵۰ است خط سبزه و یک خط بی لفظ از نزد صاحب میرد خط بی لفظ از طرف میرد لفظ میرد صاحب  
 از زبان میرد خط فیض بود با جود خط و کلام و خود گفته شده و خط که یکی مولوی صاحب علیه است و دو هم میانیان  
 علی صاحب است بهیچ باید داد که بدو از نه مولوی صاحب مدح می نمایند و علی که سر در و زده اطفال را درس میدهند  
 گوید که یکی برای مولوی صاحب است و یکدیگر برای میانیان علی حسین صاحب فرستاده اند و اگر لابد در و زده  
 باشد بخادمین یا فضل حسین گوید و اگر اینها نیز باشند اصل را طلبید گوید که مرز آریل خرج خط داده اند یکی به صاحب  
 علی حسین است و دیگری برای مولوی صاحب لیکن حسین بیک یا رحیم بیک را نیز تا اینجا بجا و بگوید که قهقم باید کرد که گوید  
 خط اخبار رسانیده باز نزد انصاف بیاید و هرگاه بیاید خط میرد لفظ میرد صاحب که بنام تمام صاحب است با و باید  
 داد که رسانیده خود بخانه خود خطی فرستاد و برای پوشیدن این برود و در و دیگر فقیر را بجا باید داد و بعد از این آیم  
 و خبر آوردن انصاف است که قهقم ۱۱ احمد جلال باورچی بخش عرض کرده بود که درایا سیکه ملازم لفظ انصاف خطان و هم  
 مرغ ملازمی می خیم همین شمع تا باورچی گیر که بودند یک یک پلازم یک می بخت و مقدار طعام زیاد از یک نیز باورچی  
 نمود و حکم شد که در و این ملازم بر سر بخواب قبله و کعبه عرض بیکر که از این طعام مستط خود صبحی بر آید آن تلبیس و هم  
 فضل الی میاید و درم که چهار گری و در نیز باید که طعام انجا بید لکن از بیم نظر ضرورت رفته که ایضا انصاف  
 که غولها میانه و آن نوشته شده بجا به نشانی مستعار رفته است لیکن لای سیاض از همین بن نوشته شده حال انصاف  
 را باید که درین هر دو بند نظر کنید بر مرغی که صاحب گفته ام آنرا در دیوان بناید نوشت و هر چه خالی از علامت  
 باشد بی تا می در رسم و لفظ بنویسد قهقم ۱۲ انوریت قهقمی است صاحبان که نظر نوشته تفویض آدم خود نام  
 نام و خبر حضرت شریف می آید و همانند و نقل غریبهای تازه برآید و کاعده مذکور باز آدم من سید که با صاحبان  
 که هم سارا و نقل کردن غریبها آدم را بناید که بهشت که جای نبرد و دیگر از سوراخ انکه در لایب پدر لاله امرت لال  
 بخاره مرد و امر و زلفی عقیده خود حواله بآتش گردانید و بجا جاره خیلی در غم پدر خاک غراب سر سکنه من من عزیز از انیم  
 دوست میاید که از اخلاق کیشان صادق الوفا دست و پا من و انصاف صاحب داده تغیرت دارم اگر اتفاق افتاد از  
 همان راه آمده صاحب خبر میگوید که اطلاعها فاش شده که رفته ۱۰۰ اخبار بانی خدا سلسله است که من اینوقت است از

خبر

خبر

خبر

خبر

خبر

خبر









در وقت چنانچه بود رحیم بیگ لغافه سکه آهادر آورد بعد مطالعه عرض شد که در دم و خطای خودم را بخاک پاشتم و فراتر از  
آنکه شل حق العین در خجسته شایع را تمام پذیرفتن اندکی بیشتر است زیرا که انگیزه نسخ در میان نماند و عزیز شد و تپش  
پیشید حال که در نزد این چیست اول که باید ممانعت کرد از آن بدست آید شل خودی و ممانعت که در ملا ابرار حضرت است  
بی حدی که ملا بر کاغذ ساده و خط رسمی منتقل شد و به مقام و شتاب بود و در وقت شاه سلطان حسین شهید که  
خاتم السلاطین صفویه است همیشه آنکه هم کسی نمی خرید و بیکدیگر می گران میدادند قدری به حیرت و خوف بر روی است  
شعیه باشد که سالوی شاه چون بعد از مرگ خود از اندیشه شاه اناخان و باره در که آبادان تحت سلطنت خود  
موقوف بود نظام شعار که وقت شاه از نظام دریا انتخاب او بود و نصف و نپاداشی او و جمع اموال و اموال از آن  
از نظام باقی نماند که کاری در جهان گذارد و همین حکم کرد که در پیدایشی از جرم ساختن باره و قنکه ساختن و وضع  
و تشریف آفران را از سر برده صرف و در او و دابل انبار را باطله انصاف اجناس گرفتند خلاصه اینکه این کتابها شل کتب  
در بازار نیست نمی آید بلکه به طور خود از ناداری با از اطلع لشکر طلیعه و نسخه کش خود داشته باشد و بدو و بدو  
نسخه ساد بر کاغذ رسمی که قلمی است رویه باقی رویه نیست آن سکه و سکه که این نسخه خلی صحیح بخشی و از نظر  
مرا که از علم حقیقتا گرد و لونی و در آنکه حقیقتا که نشسته است حال حقیقتا که در آن سکه با تیره رویه و در آنکه حقیقتا که  
راش کتب آن بوستان سکه نهان و یوسف از اینجا خیال کرده فرض کرد که پول و دیگر هم خواهد فرستاد و لیکن بالفعل از این  
مقدار قلیل چه کار آید هر کیف من اندوخته ها نوشته ای چند کس گفته ام که از این نسخه ها هر چه که بپرسد باید در نسخه از  
نیز کان این حرار نموده بود که نسخه صحیح بخشی از نظر خود من و دیگر زبان که نوشته را می گردانند و گفته سکوت در دست  
هر که اگر رسا و هم و اندیشانی شمری را از نظام بشود و می رویه خلی قسمت آن خواهد که چون لال باغ و بر صاف  
از ایندگان این اندوخته ها که حقیقتا که در آن سکه با تیره رویه و در آنکه حقیقتا که نشسته است حال حقیقتا که  
شایس می توانم که در آنکه در هر دو صورت خودم خلی بی اعتبار می شوم و این صورت چه باید که حقیقتا که  
صاحب هم مجبور اند و شایان بیکد و نظر از شهر برای در آن سکه با تیره رویه و در آنکه حقیقتا که نشسته است حال حقیقتا که  
نسخه حقیقتا که در آنکه در هر دو صورت خودم خلی بی اعتبار می شوم و این صورت چه باید که حقیقتا که  
روی به بگیریم و در نظر من این چار و دید بلند و صحیح دیوان انبار اند و خان بالفعل شمرت متن از این سکه که کاتبان  
است چایل متعادل است و در آنکه در هر دو صورت خودم خلی بی اعتبار می شوم و این صورت چه باید که حقیقتا که  
که سود و غزنها سیع از آنکه در کاغذ با سکه در میان صند و دست بیرون آید و در آنکه در هر دو صورت خودم خلی بی اعتبار می شوم  
بر غیر بر آنکه در کاغذ با سکه در میان صند و دست بیرون آید و در آنکه در هر دو صورت خودم خلی بی اعتبار می شوم  
از چنانکه که چند روز وقت آدم که در هر دو صورت خودم خلی بی اعتبار می شوم و این صورت چه باید که حقیقتا که  
تشریف و مطالعه شد و باقی می نمود و تصحیح کتب بی شوق نظر صورت نمی بند و پس مجبور می توان سکه در جدول الطوکی  
و در آنکه در هر دو صورت خودم خلی بی اعتبار می شوم و این صورت چه باید که حقیقتا که  
در آنکه در هر دو صورت خودم خلی بی اعتبار می شوم و این صورت چه باید که حقیقتا که

[illegible]

1946

10

میباشد همان بجای راجع عاشق است باز آنکه در کمال غلبه آید و چون نظامی و سحر هم در یکی مادر شریک باشند از کجایان باز  
مانیکه در کنش آن بزرگ شده اند از شهر چهار فانی نقل کردند حالا از اطفال سودا محمد می که معبد جیات و دوستی مکانات اونتر  
همین جا خیر اید و در حوالی نخاس کسی نیست از جبرید بعد از روزیکه اینجا بر می آید و الدین خود آید و دستش درخت  
منی دهد که در شهر بیاید و در دهن غوی او وسط شامیر و در شهر اندک بر اینجا بجا آمده بودند از احوال محسن پرسیده بود و در  
اشخاصی محبت خود را کرده اند یعنی چه ایام در دنیا کسی هست که محبت با فرزند خود نداشته باشد بر اینسان چه موقوف است  
که بیان با وجودی مضرب بودن از عقل ترغیب چه خود می باشد یا بجهت محسن بود و بر اینجهت است و دیگر اطفال هم  
که شاکر است از فتنه ای که یک افضل آلبی در زیر سایه عاطفت جلد می شایسته بود می آید و حاضر شرف ازین بگذر هیچ  
باید داشت و شکوه آنها در توفیق نیست اگر آقا بکابل می رسید باید رفت و درخت از جسد و محبت شاکر در غنچه این است این  
عادت عادت بغیر مان است که بهر پنج محبت مان بزرگان خورده در یک مکان میگذرند باسد که اگر سوار می شای  
از بغیر می برست که بعد از پاره راه رفتن چنانست نقشه زمین و مکان تو باین صورت است که از روانه اول  
تا به روزه دوم یک قطعه زمین است که وسعت آن یک و نیم برابر یک و دو چند صحن بیرون حوالی نخاس است یک حوالی  
موقوف در آن طلبا میباشند چون در خانه زنهار از خواجہ جان رومی که در شایده برای خواجہ موصوف همانجا حوالی  
تعمیر کرده شود و از روزه دوم تا کنان راجه قطعه زمین صد دراع در طول و نه فعا دو ربع و عرض خواهد بود و علامت با حیدر  
بر صحن زمین ساخته خواهد شد و از کن رجاه تا دیوار احاطه تمام زمین مذکور قطعه یعنی است مال نیشیب بقدر پنج زینه  
طول آن از صد دراع بیشتر و عرض پنجاه دراع بوده باشد این قطعه عاقلست دو باغبان هم برای درخت  
آن کوکوشده اند بالفعل با فصد درخت کلاب و شصت درخت بیل و موتیا در آن موجود است و اکثر هم از زمینش  
پسید و غیره قریب ششاد و درخت همچنین درخت چنبره و سوسن و دیگر نهالهای میوه خلا خربزه اند و سوا این که اکثر  
در با حیدر زمین بسیار خالص است تمام شد طول و عرض زمین مذکور که با فصد و چوب دیوار باسی احاطه آن صرف شده  
و هنوز سوا سی و نه می باشد میوریکه برای پاره محل هر ساخته اند سگانی اند که بعد از ساعت اذان و سگانهای مسجد و غیر  
خواجہ یافت خدا کند که روانی شایه بهر صورت بند و لیکن شمار سی در درختان سگانهای سب ترست بر هر چه درخت  
صالحه الا چاه باشد محل را بکود تا حال پنجاه صاحب والا نشان گفت و شنید کرده اند و بهر موقوف در موط بود  
ست آینه هم خدا فضل خواهد کرد و یکم در پیش شایه بهر پنج موقوف نیست تا موت و در پشت کوکری باید کرد که آن بزرگ  
باز و چوبی تی دارد فی الواقع ابو الحسن خان مرد خوبی و که هم بر چشم صاحب توفیق است و دوستی با و ضایع خواهد شد  
رقعه بنام مرزای موصوف در بین خط مغوفت باید رسانید باید دید که نهالهاست که میوریا اند خدا کند که در فصد  
تا مقدیمه شاکر شود و خدا کند که من از انتقال شایه شکر گذاریم با و خیریت قریب است که در وقت اول ملک گذشت  
سکه که است و اسلام موقوف سوز که است و ادق با احتیاج که رقبه الواد و غیره هم در حال در فصد اند و نهالهاست که در فصد  
محمد این سکه را در سبب قریب است و انوطون که نشود و نام این نشان از خاک صفا باین است متفهم است و فصد است و فصد است

نیشیب

نیشیب





بعضی جا با بعضی حیوان بکار خواهد آمد حالا همین قدر که تقاضای کنیم که باز در بزرگ در کجایلی تو تعمیر در جلی قدیم صحبت نیست  
 انداخته و در نوشتن آن شهر که خواهد بود و بعد از این خواب هم نوشت این وقت سخت تشویش دارم سبب تردد این که مزاج  
 آن صاحب سرا با لطف و احسان آنرا محض صدق خالص صاحب سوا می این دیگر چه بگویم که آن درجه جلی است  
 که اگر این با سلامت بماند و جان بر شونده نفیض من خواهد شد که صد سال بلکه بیشتر دیگر زندگی خواهد کرد و شهادت  
 بهر جا باشد آنچه در علم سگیزه رو من میدانم چون سجد کرد نیست این احوال را که بگویم پس بر پر زحمت رفتی بود که  
 ما بهر بایوس بودیم لیکن باز بهوش آمدند و سوختن هم بر طرف کردید شب زیاده از آن شب بود امروز از طرف  
 شما بندگی که لغتم پرسیدند که کیستند و طرد شدند گفتند که مزرا امامی پس چرا چه قاضی خان است و با گفتند که بدین پیتر خود  
 بسیار از پیغمبری آمدند حالا شاید درین شهر نبوده باشند پیش در جلی آمده بود و لیکن با لایا مدو اینقدر که من گفتم  
 ام در پای کبری بگویش میرسد و وقت آواز ایشان با وجود درون گوش مقابل پیشان گوش من نمی ماند و سخن  
 یک سخن بدینواری بگویش میرسد و بدنت نه می دهد می شد عمل طایر بر ایشان حکیم تجریر کرده بود متعجب نگردد  
 لیکن دوسه دست که خود بخود در عالم غشی آمد تا امروز جهان باعث زندگی شد بر او چنانکه که این مرد و در جهان شود  
 ملائجهالات دیده و عجایبی است که نگفته اند لیکن چه باید کرد که این امر با فقیار کسی نیست امروز در سهیل ایشان  
 است دو آدم نشاندند بر آفرودنی در حضور آمده ام اگر سهیل عمل میکنند و چند وقت اجابت می شود و امید صحبت  
 است از لافری و نقابت چه بگویم هرگز شناخته نمی شوند خطی در خفته سه روز در بر ای قایم احسن صاحب که از شرط  
 صحبت زیاده از ایشان در بار گرفتار اند باید نوشت احوال امروز بلکه اینوقت که هنوز دو پهره اند انداخته بعد از این چه  
 صورت می بندد نوشته خواهد شد امیر صاحب هم ازین سبب یار معلوم اند بر وزیر امیر صاحب و دیروز قاضی صاحب  
 هم آمده بود و امیر صاحب را گمان میرود که امروز هم بر سنده تمام شهر و دم بت کرده اند لیکن تبایشان عجیب تری بود  
 باعث اینهمه فساد همین است که ایشان صفرا می محض واقع شده اند این پوست را نوز باید کرد که چارچار روز در بیت  
 استلانیزند و از همین تیر سیم که مبادا اهلوس یخیم شود و خدایچنین ننگد دیگر حالات که در عالم کرب سنان که کرده ام  
 چه نویسم که تفصیل آن در طول بار کجایش پذیر نیست **فصل ۱۳** مخفی ماند که خطا بخت نظر مردم و قیقه از شکوه آباد  
 موقوف عمر خنده رسیده سر ساخت آنچه از عدم قبولی نذر تا فو کوبان و دیگر عمل کجی و اخلاق شخص معلوم نوشته  
 بود و باعث اینهمان گردید که فتن نذر باعث مزید اعتبار و دولت خواهد بود و شخص شکوه لقبی به معلوم می شود  
 که پاشنده شایه جهان آباد است و اگر از جای دیگر است در او میان بزرگ شده باشد چون او می گفته تمام شمار امیر  
 کسی به جاد او و خودش بر موده نیست مضائقه ندارد لیکن در صورتیکه زیاده از یک کس و یک موده و از یکان موده باشد  
 اگر و موده هم در اینجا بود لازم همان بود که بر دو موده نشاند لیکن فطن غالب همین است که کوفت زیاده از یک موده  
 نخواهد بود و الا شمار کسی نمی نشاند بهر حال اگر طوفانی بر ضا و غیبت خاطر کسی بر خیزد نمی نشاند با یک موده که از او  
 ترغیب و صاحت منسوب است بهر طریقی که خواهد بود و پشاکه از فتن و از جان من می خیزد و در خاک و خون خواهد آمد

بسم الله الرحمن الرحیم



[illegible]

از ارض و موری بود که در سال یکبار میسالم می شد که اینها سورت نقدی را می زدند و تصفیه می کردند که از آنانی  
گویند که ایوم سورت معنوی آن حضرت در فطیحه اخوان الف معقوده یا معقوده یا یحجر اول الف معقوده و حر الف  
معقوده و لیکن این تائید در غیر ذوی العقول حضرت و اگر علم کسی از ذوی العقول باشد یا صفت آن پس مع الطور و  
استعمال خوانند که زنی را بطور زن است و موسی علیه السلام که برین است چه ضرب موسی در حضرت موسی و مثل  
عند که نام محبوبه است و در بی حضرت خداوند است و ضرب خدا را این مثال علم بود مثال صفت یا صفت چنانچه  
که نیک حمله را گویند و حوث سماعی مخصوص می تواند شد لیکن بحسب طایفه چند لفظ دیده شد و آن است که اعضا را گویند  
چون چشم و گوش و اینها و سورت را و غیر آن همه سورت باشد و سورت و هر چه با سینه آمده فردوس هر چه با کوفت است  
و آنی که بر طرف بر دیدن کلام شعری عرب یا لنت است در سورت معنوی اگر کسی ضمیمه می کند به سبب و غرض نیست چنانچه  
در کلام الهی الفک المثلثون اند شده چه فلک سببی یک کشتی کشتیها آمده و هر دو صورت سورت است پس صفت آن  
مشهور است و یا است دیگر جمع عربی و رای جمع ذوی العقول حکم سورت دارد مانند قامت الرجال لیکن نام الرجال  
هم سورت معنی انجلیت و در کافران مجید و غیری بیان کرده ام و آنچه مقصد بیان و شالاعان می نویسد چه عطا و روح  
ست لیکن عراض بر نوشته آنها نیست مگر کسی که با و محبت مفرط بهم رسد که با شش یا بدین و دیگر خود بهم در کعبه یا کاه یا کاه  
ناله و بجاری نوشته شود و بلیکن سورت که مروج انجاست باید نوشت زیرا که لایک و بهار را در خبر می صاحبان عالیشان  
از فارسی و عربی و دایره خبری سورت و خطاط آنها بهین تقدیرش شد و در ضمیمه کسی را که خطاط آن یعنی هیچ نویسد بجز بخت  
سیدت فیه اطاعت قوم باید که هر گاه رنگ تحریری بر آید چنانچه هم و کا و کشایان کتاب صاحب در تان و تحریر و تحقیق  
رخته شود و از الفا و عطف و شکوک و قیام از ضرورت تمام تداین مطلب را بشنود که علم هر کس حاصل شد است از فیض  
ظالم است و در کتاب در اینچه خواند و در خط نظر از اینکه باید به این فهم که دست نمی آید پس صاحب شوق را لازم است  
که عند انقضای کتاب ملاحظه نماید البته بدست فائده دست سید این نیست که در دست بخت بپذیرد یا در دست  
توجه ۱۳۳ استند انجسای صفایان بگیری در سلطنت بخت و در حان سلکم الله تعالی بعد از این صدف و ششون  
عبارات است تقریباً فی الف و کثیر قیامش معنی اشتیاق تازه و از ذوی بی اندازه و رسیدن قهر طاس تعلیق عار و جودا  
افسوس فرج و یا سوج بیان بسیار کم و در دست و ششم شهر حال و از چهار روز بیت الشرف اعیان سعادت یعنی فردا  
الشکر طفر منظر نیاب عالی و ام قباله ارض متیاره پوز از در هم دایره دولت همین جا شرف افزای قرب و خواران  
خود باید دید لیکن غلبه براسی مقام است غیرت بیاض فردوق و حسان شک سببه حلقه شعری ملاحظه نشان لبوب  
محبت سلوبه اولی تا آخره غریب جاذب القلوب کان کل سطره و هو عجب طلب الشاقین لبضف آنها که جاذب  
کرده و از کشیده بودم تبسوط جزمندی انبی بر کاه ذاک سید اوقات را خوش ساخت محضر عه ای وقت خوشتر  
که وقت ما خوش کردی چه عبارات این صحیفه یاقوت حقیق و آفرین داشت جز الکم الله تعالی از این خبر  
و خطوط دیگر که در آن جمیع بود و به سبب دیده شد جواب خط و عروس شما بر و سبب

۱۳۳۳

تأیید از سید محمد...

بجز آنکه در جواب خط صاحب ملاکوف بر امر و نه بر عوارین جهت کیکی از دوستان را در مجمع خلوت شامی پادشاه  
میخواست که خطی را بطرف خود ای خان مشارالیه نوشته بمن بدهد باین توفیق که در آن خط خودم در آن شام  
بالجمله از صبح تا اینوقت که در پیر رازند انتظارش کردم چون دیدم که بنامد مجبور دارم بالخط را بر زد و دیگر از او دم دیگر  
سرخنوال است که امر در چشم خیره در ظاهر است و در سر حرکت بخیال نمی آید تا در روز شنبه مشغول شده بود و امروزه تا  
شد صبحی که خواب عالی سوار شده و یکمیل تشریف برده و بلب لنگر شیر اجل گرفته و دو چار شد و بکار نعل زمین غلطید و چون  
زنده ماند که مقدار کلام هم قریب نیم باوست باکترین این باشد خداوند تعالی اطلس علیه السلام را تبار از حق باز داشته  
بود که بخیال که رفته باشد و آنچه نوشته بودم که همیشه قاضی آن بر نیند غرض این بود که مرا که صحبت با من صاحب خودتان  
امیر خاتمه است و در آنوقت هر قدر که بگویند فارسی بگویند و برخواجده صاحب چه بگویند است با من خود و عصبانان هم  
به این معنی داشته باشد و در شام اینست که انداخته باشم این نیز بگویند که در دایم دوست آدمی طلبی که  
نعمین شماره که از پنجره خود که چند روز پیش غرضی و طوفان را وانی دارد که در صفش بیان او اینست که از دایم طلبی  
باید که نقشه را بکشد حضرت صاحب علم به او در ام قبول فرمایند چنانچه نقشه این من با سوار می او بصاحب مع بر  
کشید با اینک هنوز که در پست و درگاه بود و در قیودت نموده پیش طرقاتی خواهند فرستاد و دیگر حضرت رفته است  
شبهستان و شن بیانی و در سی مهارت وانی آنم که علیکم السلام بعد سلام سنون اشتیاق برود از فزون واضح و  
با که غیر یادادم که خطی از شما درین سفر رسیده و جواب آن تفویض قلم گشته از خط امروزه شما که نوم است و دوم  
شهر حال بود و شرح می نمود که جواب خطی نموده کلک بااعت شتابان پنج چهاردهم ماه مذکور اسمی بفرستم بود بصاحب رسیده بود  
تر از جهان من صورت اینست که تباریخ بعدیم و فیک خط اسمی آنچه امیر خاتمه صاحب را تمام کردم و از انفا و غایت شد و دم  
از من خود و بر پوزرید که بر ستان خوان نشسته خط شماست بر روز و بریایید که هم هست عرض کن که فلانی برای استجارت حضرت  
بنموده آنوقت سوا می بن چاره دیدم که  
که اسمی همی شما بود که داشته شاید آدم بدین برانشار الله خاتمه در راه که کرده و در چشم من بدینجه توفیق اگر من با خط سوم  
و شما از منی فرصت جواب آن نخواهید من دست از تحریر برخواهم داشت و همین توفیق از شما دارم که اگر من جواب خط با مال کارم  
با که شما شایسته تحریر از دست منمید و یک خط ویر و بر قاضی شما که است و سوم در روز شنبه بود نوشته خط از سال بدین  
بر سر نامه از سه روز تباریخ است و دوم نوشته شده بعد فرستادن خط در داک با که انداخته خط جواب خط بر رفته شما خوب  
و عمری شما خوب شد که از غایت رسید جواب خط نوشته خط شما با خط دال شما بعینه خط ایشان است و رحمت در  
عالم انجا کشیدن چه ضرورتی که ایضا خط و بشا قاضی نویسم و بجناب حضرت قبله و بکسی بهیچ آداب مختار و بهیچ نیست  
عمر صاحب کلان بگرارش اسلام گفتا کرده ام از همین سبب است که خطوط داعی اسمی شما کردم بعد از عرض بجناب خود که  
و نیاز نامه بخداست و نیز صاحب استحقاقی همیشه چشمه ان میر صاحب چون در قاضی جهان افروز بر روز دارد  
و شکله که در جواب خطی خطی در یافت نمودم و عیدش من تلخ شد و بیکدیگر ای بیهوش

خط



است بخواجه خود صاحب کو بید که بخیر کامل خان گوید که خط اول آن خدا در او تعجب شد خط دوم که بر این منضمون خسر نوشته بود  
که برست آدم معتبر خواند و گرد شود هرگاه ببارند و خط خود و چیده تره خالصه مقدم اند که باید در تمام شایان طلب  
از اینجا میگویم که در خط شما لفظ جبر میسر تا بعد و بر کار بود پوشیده نماد که چه چیز شخصه را میگوید که بهر خود احکام باید  
آری نیز و در جای که انقباض باشد خواه و نام ظلم خواه و نام ظلم هر چه بنویسد درست است و سواي این را شخصه طلب  
و نام ظلم و برای غائب نام ظلم می نویسد باشد **فصل ششم** آنکه در بزرگترین سیر و سیر مادی اولی در خط جابر  
بود قاضی صاحب لافها خواجها نامی ساکن بکمرس نزد من فرستادند و رافعا مذکور عرض من تمام خواجها بدو  
خالف صاحب و خطی نامزد این حقیر و دو خط و دیگر اسمی آقا صاحبان مخدوم رفت نشان و گرد و لنگار و مرقم و دنیا فرستاد  
بود و دست خط خود را مطاعه و آورده و هر دو خط بکاتب السیه جدا جدا داده رسانیده شد جواب از سید بزرگان موقوف  
این کاغذ است باید خواند از دیانت احوال بر از این که صاحب تحت المی مایل رسید لیکن مرد جو راست مشکل از دو  
نظر است آن خواهد شد زیرا که اکثر اوقات دیده میشود که در مخرج و خواجها با کس سید است و وقت میرود از دو سیر موم  
در رزق بر او جان و امانی شود که بعد از آنکه او زکریا می کند صاحب خود محبت پنهانی با دوا و در فکر می آید  
او کرده باشد یا خواهد کرد و نیز در حصول علم حقیقت حال تقوی القضاة قاضی نجل الدین علی بنی انصاف دل بر آورده  
حق نیست گویند که آخرت سیرت کجا پیدا میشود نقل ابوان نشان را در خان که تروالد شامت نبوز در مقابل بصورت  
رسیده مصنف آن روزی بر او بدین من و در جوابی که میگوید بخواجه خود شایسته بود از عصر تا سه پیر شب نشست  
و قاضی صاحب گفت که برای چند روز دیوان بیدید که نقل آن قابل بگویم گفت چه نماد که در دیوان این که من پیشین خند  
دارم خط ترا دوست و تصحیح این نسخه موقوف بهت و سواي این که تمام شده این گفتگو احوال خان را بر او  
گزارده و به طرف شده و سخنان علی بیک را عجب که شش چهل ساله شش بود و در تمام شهر رسوا نموده و بی جنب  
بجو برایش گفته که جایی نقل آن در شایسته شد و سواي این که کار دیگر این که در جو بعضی اعزه شهر گفته تر و خان  
موصوف فرستاد و این عزیز بی تا مل آن جو بار تر و طرفانی اما این خیال فرستاد که گویند را شلاق بکنند آنها  
چون بر بنی مطیع شدند و سواي علی بیک را طلبیده و پرسیدند که ای عزیز تو خود چه میدانی و چون که این را در حال  
توجه به سلوک تو در بیم جان علی بیک گفت که سبانه من صاحب که مرا هم ساله و پنهان بود که بر سر من جو میگردم اشتیاق گفته  
فران را بر سر گذار است که اگر من بگویم هر چه صفا گفته باشم قرآن مجید که مرا بر بند چون من این را با جو نشان را در صفا  
را دادم و نمیتواند که بشوم بکنند لهذا از راه چین این بنا را گذار است که جو اعزه خود گفته تخلص مرا داخل نموده است  
تا بزرگان و بزرگ زادگان و بی تا از من شوند چون خان موصوف جو گفته بی گنا بان گوشه نشین و دیگر اهل و اهالی  
که بود و هر را گفته سچان بیک تعیین حاصل شد که این جو گفته خان مزه است و وقت مستعد آن شد که برای  
بر سر خان موصوفت نماز می کند این مرد از این خبر دست و پا چیده و دلد و پس خود و دیگر شتابان و دش را تره  
طرفانی با فرستاده و ملاحظه و در ای پیش آمده و بایان موله و احاطات عرضیه از این سیه محفوظ ماند که در

حرف نیز خوب بگویند فارسی از هر جهت علمی است مردم در سبزهستان سخنانشان شکسته اند و گویند که میگویند و اند  
 هنوز شما از خانه بر نیامده اید و متیکه خوب حرف خوانید و فارسی بایران خوانید و قدر این سخت خوانید و نداشت مقبول  
 که شاعر یا منشی شدن امکان دارد لیکن فارسی حرف زدن خیلی سنگین است اگر نه از خطر راجع خط خواهد بود و این عبارت که شما  
 میفرمایید هیچ خطی نخواهد بود یا بعد از این الفاظ کوشش زد کسی نیست زیاد خبرت اگر سید علیخان برادرش از من  
 بجز مت و الد شما باین از طرف من بعد سلام شوق بگوید گفت که بیشتر خطی برای سید حسین خان بلقون خطای حکیم  
 سید الدین احمد خان فرستاده بودم بحال که رسیده باشد و همان خط سلام و اشتیاق بخدمت شما هم برده است و خط  
 که برای شما و شما میسر بر برای خود بداند و بالا آمدت لال سید یار در آشنایی راه اتفاق بر خوردن ده و نه خطی  
 که فردین بر آن خط مخصوص رفته است حالا معادیم نیست که در خط شد یا غیره **قوله** ۱۳۹۹ در ذکر سید شمس و در یکشنبه  
 بود خط است خطی موعود که اسمی جدید خود نوشته بودید یا رفته چند که جدا جدا بنام دوستان بود و بطالوره و راند حال که  
 که من طلبید بودم بنیاد فرستاد و انرا رسد و عزیز در زیر می گویند سوره خوانید و در لیکن بکجا قدر تلف نباید کرد و بخیر  
 که نقل خواهم حال با سید در خانه دیوان بخطر از شما نویسانیده شود تا شما در تحت نیفتد و غرض همانی شاعر و حال هم  
 بود که ما جدا جدا رسانیده شد جناب مروج در خانه دیوان نوشته باشند و شما در شان دادن و قدر نیست زیرا که اگر دیوان  
 آنجا می بود مصداق نقد نیست حالا چه فایده این با صفت مشاعره از صفت فرصت صفا مشاعره مستعد شده بود این  
 هم نخواهد شد من هم درین روز با آنجا می گفتم برای مشاعره بگفتم در رفتن در مشاعره به پاس خاطر صفا مشاعره بود حالا  
 اگر دو نفر بنین هم مشاعره کنند یا دو نفر هم که بودم آدم بر حال دیگر بدانید که شاعران عینان سو قوف بر او در  
 بدر خود می چرخید بلکه سو نظام الملک اصف جاه احمدی از امرای خضر محمد شاه هم در مشاعره با نسبت شد لیکن  
 حالا این نواب خیلی منت است روزیکه برسد است از بس هم بعد در دوران پیاده نای ناکه اگر که بر خیزد  
 ازین مذهب طرف که خواهد بود و بر جان نقد جنس بر و بر کسی فراموش شده باشد و سوای اهل معایه و دم سیکار  
 از قید بیان نبرو باشند جدا جدا شاعران شش بار چه کار چوبی مع سرج و چوبه با کار و اید یافتند و بر روز  
 بدر بار میروند و بار باد و انرا خاص می شوند و از فرین و اما چنین معلوم میشود که مشاعره بر او بر صفا و ابر صفا و صفا  
 هم همین شود و درین عرض است که غرض یکما کشیده نواب حال هزار با خلعت مردم شیشه باشند و نقل چهار در بر یکبار  
 برگاه حضرت عباس سوادسی جناب عالی باین حیرت رفته بود که تمام بازار را رنگین کرد و بطور این شدی جناب  
 فخره در بر و کان پهن شده بود و چند جا در راه بالا می بام نوبت میزد و بر سر بام کوهیابی نقص می برد و بایان  
 سواری چو گویم که در تقریر بی آید از مروج ندین جواهر نگار و زین نامی امر مع کار و دیگر خشم دهم که چشم فلک ندیده است  
 براه بود و از کثرت خلق و دو قدم راه طی کردن برابر بعد که مسافت بود مردم سیکار در کوههای بین غلطید و خبرها  
 نوزده ای فصل جناب در تمام راه از نقد بود و دست بر لایان فقر می انداختند و بدرگاه رسیده یکصد یک نفر  
 و کمانان طلا کلاه بالالیک میروند و زن بوده است تدرک و نقد و رجعت بهم تا شام بودم که مردم بود آدم بر جوال

چند

قوله



بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

نصف الدرس می گویند که زده بودند از خوف جناب الهی و اقامت قباله احدی مخالف آن را نکند که بگوید که او را برت  
 بکن و آدم بقتل کتابهای فراوانی را بنویسد و بگوید که گفته ام الی و میباید اجدای بنادر و هست روی شخصی حق البقیه خطایه  
 آورده بود روی رویه قیامت میکرد نهایت بدست و برنج و سبزی از وقت چون مردم را مستحق میباشند بهشت و نظر است  
 و این را هم اگر آن میدانیم زیرا که اگر هیچ باشتن باستند از آن است و البس که بعد دیگر بهشت و شمع شریف در جوی میباشند  
 و مردم بسیار خطایه میورند از حق تعالی انقباض کند و بر عت و عاف از باز آمدن سلسله الدنیا میفرازد و محبت طراوت مردم  
 باز و هم نشسته و حال در لغت بنفقه انبغه منار نوع بشهر مدین قایم بر منته عترباب خواجده محمد امین جراسی ادم مجده مستقیم  
 و نهایت جمیع بزرگ و کوچک و غرض غلطی که در خط سبانی بود تا به پنج صد و هشتاد و نه روز و پنج شب از وقت سه بهر بر خط از  
 غدار لهنای و معلول است شمل را یکبار و طایفه آن غنچه در اسرار که شکست جاوید در کنار نهاده بی غافلانه بسیار میگویند که  
 مشتمل بر آنست که شامیوسید بر همه می چربید و بعد از آنکه در خط طراوت بر خط بر خط بر خط بر خط بر خط بر خط بر خط  
 و این را کام کردن میان از صحت و نظم الفاظ و عبارت از خط طراوت و در هر خط از خط بر خط بر خط بر خط بر خط بر خط  
 اسر و زده هم و غلط بود و عبارت مذکور است اینست که باقی یک باعث ذلت باز یاده از این نیست که در هر خط بر خط بر خط  
 ثانی که خط اول در اطراف است و آن بحر لفظ ذلت یا لعل معصیت که یک معصیت در دایره لفظ یا با صفت نوشته  
 باشد این خط معصیت بنام نیست شوی ایران و علمای و بر همه مشرک حال معاصی اندکیکن آنها معلوم اند و شما باک  
 از مردم متبذیر که اگر بنیاد چاه اند لمومست و نامینا خیر که از خط طراوت سر زده مضایفه بر خط طراوت علمای شاعر و قریح خط  
 فاحش است و بعد از خط دیگر که نیست که باعث ذلت باز یاده از این است که باعث ظاهر است که لفظ باعث و در مقام کجایش  
 ندارد و عین کافیت که ذلت باز یاده از این است و اگر لفظ باعث اصل عبارت باشد از عبارت چنین خوب است که  
 باعث ذلت باز یاده است که این خط غلط است که این صاحب طبعان مضیع بیان می کنند که کار خط طراوت  
 ذلت زیاد و غیرت آنرا که بگویند عیب را بعد از سلام بگویند که در هر خط بر خط بر خط بر خط بر خط بر خط بر خط  
 آنکه خط ذاک روانه شده شد و خط طراوت که خط طراوت است و خط طراوت است و خط طراوت است و خط طراوت است  
 حالی با که در قریح باعث طراوتی از صفت و عافیت در خط طراوت است و خط طراوت است و خط طراوت است و خط طراوت است  
 خط طراوت ساخت آفرین صد آفرین بر پروردگار خط دیگر اسمی شناخته و در هر خط بر خط بر خط بر خط بر خط بر خط  
 خط طراوت حکیم مردم بود و مقرران بصفت است چاه که کند استیاری می رود من نیز بگویم لیکن صورت رفتن او و خط  
 اگر اینها خواهد ماند چاه و خط طراوتی شاکه خط طراوت است و در هر خط بر خط بر خط بر خط بر خط بر خط بر خط  
 این و بنام از اصل نوشته خواهم او خط طراوتی جزای خود است و خط طراوت است و خط طراوت است و خط طراوت است  
 از و مقرر طراوتی با و گفته اند صفا با نشان این مقام است و در میان داشته و در این میان است و خط طراوت است  
 اصل خط طراوتی زبان تو را که نیست و حال آنکه خط طراوتی است که در خط طراوت است و خط طراوت است و خط طراوت است  
 خط طراوت است و خط طراوت است و خط طراوت است و خط طراوت است و خط طراوت است و خط طراوت است و خط طراوت است





ایشان کسی بگوید و مردم گمان برند که از بیم صاحب کلمه از کلام بپزدند یا صاحب کلمه خود را نشان اطفال نمیکند  
در نه جواب داد و چون پدر ابوالحسن خان زیاده از آن گفت با غمنازی بخت و شققت خواهند کرد و در ترقی هم می خاند میفری  
الیه میفرستد لیکن حق احسان گفت که مگر ما زیاده از این است امور دنیا اتفاقی است بر آن نماند نباید شد همیشه تمام  
در آن باید کرد که زبان مردم دانش و از زبان مردم باید ترسید و دیگر آنکه در القاب کسانی که در پسن از خود بزرگتر باشد بخت  
و شققت پیش آید لفظ مشفق نباید نوشت قبل از نوشته منبع غایت و احسان بخندم امید گاه باید نوشت زیاده چیز  
رقعه ۱۲۲ ارفقه شریف در لغت معنی اسمی خباب قبل و کلمه از لشکر بگوید مردم به هم برینج لادول شمس میفرستد  
از نه سیار پنج چهارم تقویمی و سیر و هم رویی بر در شمس که عبارت از در و در باشد رسیده و در ساختن حق  
همه اوقات در بین سفر همراه باد از خط و در زره چنین ترشح می نماید که هنوز دو ماه تشریف داشتن ملازمان الامی  
والاست قب عایشان بر همین ضلالت اتفاق افتاد خدا کند که در زمین لبالی و لایام بوی است شایسته تا از کسی که فرض گرفته  
بخت می آید این شود و آنچه باقی ماند اینجاست که در او را و اندکی دست و در من به تمام محیل و در طلب ندارم  
لیکن شما هم خدا حال اهل زیاده را خوب میدانید و در فرستادن با درجی چند چیز باغ شمس یکی بهشت آوردن با درجی  
جوان خوش ظاهر و بخت کار در صنعت طبع شمس بجای خود انصاف بکنند که شخص صاحب این موجب کجاست اند  
و اگر هم هست لکن هنوز زیاده بیا نازده میگذارد و دوم شخصیت زکات است که آدم لازم نیست که بخانه آقا با سیر عظم  
الغنائی است و آقا با درجی بزرگاید با طایع صرف خود بسیار این امور را بفرستد و در دنیا با درجی باید که دست زبرد که  
بیشتر از انگیزه آدمیان متوجه مسئولان الطبع و طفل مزاج دافع می شوند و در تقاضای شان در شمس بیکد یک گاه باشد که طبع  
خود و درجی در حده پیدا شد بخانه یا سینه بود و در خورنده همان مرض جان داد و با درجی در شمس بود و بنام با سینه  
با مروض تلف و در اندک لیکن این اندیشه در جانی بزرگ مثل جناب عالی و ام اقبال یا دیگر امرای بد طبع متوجه است  
صاحب الامتاق شمس و در بزرگ و در اندک در تقاضای تیر نیکو ضوال اند اگر چه به جاسوس عالم باشد که در دنیا کسی سینه نو کری  
کسی شود با درجی در جوق من خدا کار هم میتوان آقا را بزرگ مال کند عیبه و در شان بزرگ و در شان بزرگ و در شان بزرگ  
و در آن میفرستد اگر همین دو سهوا گنجایش داشته باشد ممکن نیست که کسی چیزی از دست کسی بفرستاده کسی بخوبی بکن  
با این همه احتیاط این کجاست که برای اعظام امر اگر بر شستن و عقیدت کردن آدمی قادر باشد با درجی نباید در و بد  
و شمس از خود در دنیا تیر نیکو در و در کس همین در دعوت چنین کسان در نقد بر شمی صرف با و درجی نه صرف است که کجا  
بخانه شود و آن بکار برای این میفرستد که جوان و خوش ظاهر و صنایع از کجا بیاید و اگر باشد هم بهشت رویی بکنند  
کی از دست سید و در کجا این طبایخی و خدا کار می دهد و عهده کی بدست خود میگیرد و چند در دست که بر پیش نام شخصی که  
عمرش زیاده از نسبت پنج نباشد و صد و شش هم صورت آدمی است پیش من امید و در نوکری صاحب الامتاق  
آمده بود و من هم راضی شده بودم میفرستد که در او یافته و در پی خود رسیده بفرستد چون در همان ایام خط شمس در کج  
صاحب الجاه رسیده و این اندیشه هم بخاطر آن باشد که بسیار این هم به سینه بفرستد که از بزرگ شمس در دنیا

فوت

١٠٠



و ملکی که تمام این عبادت از کمال با عفت سلک شایسته نمود و در ده شرف صد و پنجاه و شش افکار دل را متعلق به  
چندین این که اینها را به نام این تحسین آفرین است لیکن چنان لفظ افکار که صفت سرشش واقع شده و خسته که در پیش  
آنکه پیش در معنی دارد و یکی از خود دوم صحت است که بند و در پیش معنی دل از غم و در پیش دل موهوب و در پیش صفت  
آن و در پیش دل معنی زغم دل می برد پیش افکار به چه معنی ندارد ظاهر است که اگر در پیش مصداق و افکار را مصداق  
الیه قرار دهیم بقصد معنی نمی افتد و اگر افکار را صفت سرشش نامیم باز هر چه در مال دارد و این غلطها مخصوص است  
انگیزی از ایشان صفا عوسی و نه قیام لغزش بای نماند خصوصاً در لفظ اخبار اخبار که در برابر کمال و در پیش  
که در هر دو وجه در جلوه است و در هر دو راه را دارند لیکن چون شادمان خوبی دارد و شادمان صحت لفظ و در پیش  
و در شادمانی که ملک تحقیق است صد و این غلط از مثل شادمان و سنگاه موجب تولد از نام اعتبار است که اگر  
سوا خط میان گلشیر و سید محمد خان که جواب نه در فرستاده شد هیچ خط معروف خط صاحب نبود که جواب از طرف  
نرسید امیر صاحب نوشته اند که جواب خط غلام علی خان نفرستادید خدا شاهد است که خط غلام علی خان همین  
در خط غلام علی خان شایده از سه دور خط نه چیده باشند با بجهل این شخص حکایت حال استرطاب دیگر است  
آنهم اینست که اراکه جناب الهی دام اقباله این بود که از تپس که نام دهی است برکتا نه چو کاسو آیه شریفه که میسر  
آنها که است بلکه منور گردید لیکن با ظهور جو آسین به هم موافق عرض حکیم بود بعلی خان اسمع سالک رسید که در جنگل تپس  
که در تپس خیمه مردم دولت شد شریف بسیار است چون خود بدو ات عاشق شریف و شایده با نظیر برکتا نه چو کاسو آیه شریفه که میسر  
استواری واقع شد بی اغراق و غلوی گویم که در شب شب درین میدان لطف داشت که کیفیت آن در دست و  
جدا تپس و تپس بر او نمی توان کرد جای شایده تا تمام صحرای تپس نور داشت و در هر دو تپس و شایده که شایده و یکدای  
و یکدای شایده که شایده تا چند روز در تپس یکت است بعد از این باید دید چه عوام است که برای شکار اقبال از آنها که از  
خویش کرد و لیکن بهل میخور و زیاد و غیرت رفته ۱۲۵۰ همان را می بیند که شایده تا تمام صحرای تپس نور داشت و در هر دو تپس و شایده که شایده و یکدای  
و در روز چهارم صبح الاول شایده میجری بود و از تپس به تپس میجری که کرده یا چار کرده یکبار به تپس رسیدیم اینجا میچونده نام  
جانور که چک بر دار که تپس در یک ساعت آدم را فنامی سازد و علاقه در این نیست با تپس که اگر از تپس  
قلبان گذارند فلان تپس تمام یکت تا به تپس از بدن هر دن آید بسیار است لیکن بعد از یک کس میچونند  
نگرانی است تا عده بی پرست که خود بخودش میزند تا وقتی که زیر دست کسی نمی آید علامه امر و در اینجا تمام است  
و در هر تپس به تمام میافت می شود و در هر تپس از عثمان جناب الهی دام اقباله ندری حرارت بهر سانه بود  
از تپس تمام راه میسوزد با لکی در غل دولت گردید لیکن امر و فضل الهی است صبح سوار شده در روز و در  
تپس از غل و از تپس به تپس میسوزد با لکی در غل دولت گردید لیکن امر و فضل الهی است صبح سوار شده در روز و در  
لونیست و جلوی طوفانی بخت برای جناب الهی نفرستاده بودند و در تپس از عثمان جناب الهی دام اقباله ندری حرارت بهر سانه بود  
خلاصه صحبت بسیار خوب است اگر آسمان چشم نکند امید است و دیگر آنکه شمار او والد ما جد می شمارد و این

رفعه ۱۲۵۰

ف  
بیل  
۱۲



سفر بسیار و سکنی بنا بر اقل و اقصای ملک که درین سفر غایت عجب سیر است که درج را تازه میکند و از ارباب و اهل بلد  
بها و در آن روز و آن کلام او را از آن کس بشنود و بچشم خود مشاهده بود که امروز چند قطران عطر را در آن باید کرد و در شاد  
که آنجا آب بسیار کم است و قناری با برعوض سنانید که سقا یا زنده آید و آبی که در شاد اندک است که بر خط الفس خود  
نمیجویم که خلق که استقصی شود و نهاده باشد که این رعیت پروردی که در اوج جناب جا یافته میشود و شاد و در می  
سلف باشد و الا اگر اینک عید است با ایشان نیست و نه بوده و از غایت جناب شاد و هر روز  
که در سیر است و در راه عمارت میشود و در کارهای می آید و در راهی که در سیر است و در راهی که در سیر است و در راهی که در سیر است  
که نمیدانند آب اتفاق می افتاد و می شناسد خالی کفشی داشت آن روی آب چه فکهای خوب شد و در سیر است  
بود و لیکن که در سیر است و در سیر است و در سیر است و در سیر است و در سیر است و در سیر است و در سیر است و در سیر است  
که خوانده شود و در سیر است و در سیر است و در سیر است و در سیر است و در سیر است و در سیر است و در سیر است و در سیر است  
خبر مر حاجت است باید دید و دیگر آنکه خطی بنام منوچهری پسر لاله قهر چند دهان منوچهری است و بخش علی باید گفت  
که بر سر بل خسته که دکانهای مضایبان در نجاست رفته و می لاله قهر چند خانی چند بکلیان تحقیق نموده این خط را در  
منوچهری برساند و زیاده نیست بر قلم این اخراج نامی حال مرده و در خط شایکی بیشتر که در آن احوال ان ضار است  
نوش منوچهری بود یکی و برنده که است و یکم بود و سید منوچهری که است که فائده نامش چهار صد و یک کاغذ جدا گانه شرح رندی  
نویسم که می آید خود آنکه فائده را با کلام منوچهری می آید که در منوچهری عبارتهای خوبی در یافت خواهد شد و این صورت که لفظ  
اول عطف را با لفظ اول شرح مقابل میکند و لفظ دوم را با لفظ دوم همچنین سوم را با سوم و چهارم را با چهارم و  
چونیکه بطلب آن از ان لفظ خوب بر می آید و اینجا توضیح بیان کرده شد حالا با ساختن شانه و هر لفظ زیر آن لفظ  
ثبت شده لیکن در بعضی معنی عبارت و بعضی جا خوب فهمیده نخواهد شد و در صورت شایکی خود ملاحظه کنید البته  
اکثر معلوم شد هر چه معلوم می شود و فائده آنکه با و خواهیم دانو یا باز در خط خود نویسد که شرح آن نکاشته آید احوال فکر  
نیت که در نصیحت کوچ بر صبر و پایداری که با آنجا بسته شده و رسیده بود و یک یک محاسن و منکرل چشمه که در  
اولین اتفاق افتاد بود و اینجا که آید خبر بود که برای آب که گذارند بهر ارباب دو مقام و آید و تا در روز و وقت  
جنابهای از سکا چون که بر کشتن عسکرا از روی آب بر رفته بود و در خبر کوچ گرم بود لیکن در بروز و وقت بعد هر جناب  
عالی از سکا چون که بر کشتن عسکرا صاحب کلان جای مایه اتفاق شد و بعد از آن سه کپری کامل خلوت شد  
از آنجا که بر کشتن حکم بیان آن منوچهری رسید که پیش خیمها و فیلان و دیگر سباب که لفظ در بار رفته آ  
بر گردانید و لفظ لکن نهاده و کینه بجز حکم هر کاره و فتنه و ضعف شب ملکه تا آخر شب سباب از برای آمدن  
بهت امروز با مقام شد و فرا کوچ سبب باران بطور خود گفتگو با دارند بعضی کیشی لار و کم اول اول و بعضی کیشی  
یا رچه نصیر لاطی سردار را برورد و شکسته انجیده فالو بر سر اسن اوری چریک پهل حاربه میگردانی شدند اول و لار  
و بعضی بودند اقل انبار لار که بر سر خان اتفاق انگریزی چریک و در لفظ خود که در آنجا که کیشی لار و در سکا و کیشی

در این سفر غایت عجب سیر است که درج را تازه میکند و از ارباب و اهل بلد  
بها و در آن روز و آن کلام او را از آن کس بشنود و بچشم خود مشاهده بود که امروز چند قطران عطر را در آن باید کرد و در شاد  
که آنجا آب بسیار کم است و قناری با برعوض سنانید که سقا یا زنده آید و آبی که در شاد اندک است که بر خط الفس خود  
نمیجویم که خلق که استقصی شود و نهاده باشد که این رعیت پروردی که در اوج جناب جا یافته میشود و شاد و در می  
سلف باشد و الا اگر اینک عید است با ایشان نیست و نه بوده و از غایت جناب شاد و هر روز  
که در سیر است و در راه عمارت میشود و در کارهای می آید و در راهی که در سیر است و در راهی که در سیر است و در راهی که در سیر است  
که نمیدانند آب اتفاق می افتاد و می شناسد خالی کفشی داشت آن روی آب چه فکهای خوب شد و در سیر است  
بود و لیکن که در سیر است و در سیر است و در سیر است و در سیر است و در سیر است و در سیر است و در سیر است و در سیر است  
که خوانده شود و در سیر است و در سیر است و در سیر است و در سیر است و در سیر است و در سیر است و در سیر است و در سیر است  
خبر مر حاجت است باید دید و دیگر آنکه خطی بنام منوچهری پسر لاله قهر چند دهان منوچهری است و بخش علی باید گفت  
که بر سر بل خسته که دکانهای مضایبان در نجاست رفته و می لاله قهر چند خانی چند بکلیان تحقیق نموده این خط را در  
منوچهری برساند و زیاده نیست بر قلم این اخراج نامی حال مرده و در خط شایکی بیشتر که در آن احوال ان ضار است  
نوش منوچهری بود یکی و برنده که است و یکم بود و سید منوچهری که است که فائده نامش چهار صد و یک کاغذ جدا گانه شرح رندی  
نویسم که می آید خود آنکه فائده را با کلام منوچهری می آید که در منوچهری عبارتهای خوبی در یافت خواهد شد و این صورت که لفظ  
اول عطف را با لفظ اول شرح مقابل میکند و لفظ دوم را با لفظ دوم همچنین سوم را با سوم و چهارم را با چهارم و  
چونیکه بطلب آن از ان لفظ خوب بر می آید و اینجا توضیح بیان کرده شد حالا با ساختن شانه و هر لفظ زیر آن لفظ  
ثبت شده لیکن در بعضی معنی عبارت و بعضی جا خوب فهمیده نخواهد شد و در صورت شایکی خود ملاحظه کنید البته  
اکثر معلوم شد هر چه معلوم می شود و فائده آنکه با و خواهیم دانو یا باز در خط خود نویسد که شرح آن نکاشته آید احوال فکر  
نیت که در نصیحت کوچ بر صبر و پایداری که با آنجا بسته شده و رسیده بود و یک یک محاسن و منکرل چشمه که در  
اولین اتفاق افتاد بود و اینجا که آید خبر بود که برای آب که گذارند بهر ارباب دو مقام و آید و تا در روز و وقت  
جنابهای از سکا چون که بر کشتن عسکرا از روی آب بر رفته بود و در خبر کوچ گرم بود لیکن در بروز و وقت بعد هر جناب  
عالی از سکا چون که بر کشتن عسکرا صاحب کلان جای مایه اتفاق شد و بعد از آن سه کپری کامل خلوت شد  
از آنجا که بر کشتن حکم بیان آن منوچهری رسید که پیش خیمها و فیلان و دیگر سباب که لفظ در بار رفته آ  
بر گردانید و لفظ لکن نهاده و کینه بجز حکم هر کاره و فتنه و ضعف شب ملکه تا آخر شب سباب از برای آمدن  
بهت امروز با مقام شد و فرا کوچ سبب باران بطور خود گفتگو با دارند بعضی کیشی لار و کم اول اول و بعضی کیشی  
یا رچه نصیر لاطی سردار را برورد و شکسته انجیده فالو بر سر اسن اوری چریک پهل حاربه میگردانی شدند اول و لار  
و بعضی بودند اقل انبار لار که بر سر خان اتفاق انگریزی چریک و در لفظ خود که در آنجا که کیشی لار و در سکا و کیشی



این قدر بری پرواست که خط هم نمی نویسد بجز صاحب خطی که خطی است که خطی است  
مطالعاً به یاد کرد و در خط سوری نیز علی صاحب نقل نسخه در آستان نوشته بود که در خط سوری و اگر نوشته گداشته باشد  
دو باگه نیز سید بن آدم که شمار بریزد نوشته بود در رقعۀ ۴۹ این نیز در خط سوری نوشته بود که در خط سوری و اگر نوشته گداشته باشد  
می رویت و در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است و در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است  
نگاه بنگاشت یک بند کلاه خطی است و در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است و در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است  
پایع مرزا حاجی سیر و موشام که بر سر کلاه نوشته بود که در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است و در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است  
در بریزد و در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است و در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است  
اوقات و در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است و در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است  
شاه حسین نیز نشان بر سید بن آبیات باقی گفته خوانم نویسانید و به چه که در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است و در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است  
رقعۀ ۱۵ مثنوی طبعی لسان خواجۀ امام الدین سمرقندی که در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است و در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است  
که خطی است بر سر زصادق خان صدغایانی و در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است و در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است  
طلبیده گویند که این خط را متصل حمل می یابان آن کس که در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است و در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است  
صادق بر نشان باید داد و اگر حسب اتفاق جانی رفته باشند باید گفت که خط را حواله سپرد که با یونام و در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است و در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است  
در او زده صاحب خط می باشد و گویند که این خط را متصل حمل می یابان آن کس که در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است و در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است  
عالی مرزا عباس میر شرف علی خا که لباس آنگری می پوشید بر او ریخت خبر فراج خیاب حضرت صاحب کلام که در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است و در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است  
بودند این خط را متصل حمل می یابان آن کس که در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است و در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است  
ست با و او زده گل در گل کلاب چینی و ده نبد و ده چکره آرد و در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است و در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است  
رسا و اول فرستاده بود و در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است و در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است  
چکره غله و پنجاه بر دست و پنج کوزه روغن و همین قدر رسا و اول ده گاو پر از برنج خیانت بخوبی با جانی  
آورد و بود و خیاب عالی اینقدر با خیانت فرستاده اند لیکن دو گاو و برنج فراموش کرده بود و در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است و در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است  
برای صاحب کلاب نه بود و میر هدی هم که سواری از سپه پیش سر اوش دولت حضرت مرشد آرد و در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است و در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است  
بر آرد و در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است و در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است  
خواجۀ امامی صاحب کلام الله تعالی و بر در پانچا طر شاد و مقدمه شیخ محمد حسین رضی بجا می ستارم فرستاده بود و  
آنچه دستخط شد را رقم را از اول همین گمان بود و لیکن پانچا طر شاد نوشته شد و در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است و در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است  
ست کسی که این سر کار را ندیده اند می پرس دارند و اینها که فکر اند و در فکر ترک میسر برند لیکن تو قف  
که در ترک فکر می رو میوه در از سبب بر نیامدن نخواهد است و در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است و در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است  
بشود و چار با اینقدر لعل بخانه نازند که نخواهد است بر در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است و در خط سوری که کمال باشد بران نشان می دهد صد اوق است

صفت

صفت

صفت

صفت

فنا نذکی را که خود نفس تخریر فرموده و این فیض را به صاحب بیدار خواب مدوح درین دریا لغات چار شربت را  
پیشین رسانیده و دیگر نذ عبارت هم که کم ظهور خود ندیده و خوانند که از تعینف و صفت منجلی بر دارند لیکن  
اگر آدم خواب مدوح بیاید و هم خود را بران آدم کرده باید فرستاد این اندر برای آشت که شما آدم ایشان را خوب نشد  
شنا سید والا نقد رسمی مصرف نداشت و این قه هم برای همین نشسته شد والا اگر خواب مدوح خود و چارش  
شده می طلبید در حاجت بر قه هم نبود و زیاده خیر **رقعه ۱۵۲** خواجه یونس بن یحیی که در قفسی از اصل سلیمان آمد  
طفا می کرد و این فیض بسیار خوشتر شد صد افزون ملک و نهر و حیا بخشنه و کوب خشنی باز نگردد  
در فیض مقام می شما اندکی بخشنید است اینهم از سبب عدم تلمیذ است اینقدر بخاطر داشته باشید که  
تغریب بر سبک در کتاب ضرر در آن تمام این فیض را با بفرات شغل مدوح او در قفسی که کعبه مدوح طلبی تقدیم  
نام از این حاصل شود لیکن پسندیدید و اینست که اسم مدوح بعد فقرات مدوح مذکور تا بنزد این چهره با داخل  
خط نیست بلکه از عدم معرفت تخریر شد و بد زیاده زیاده **رقعه ۱۵۳** بیان امامی که سلام شوق  
و اینست که خط شاعر قریب چهار دهیم شهر حال بود که سجد تمام که کوره است کعبه سرور مداح  
عبارت خط قابل تحسین افزون بود والا در دو لفظ غلط واقع شده یکی کان تو قفاق یعنی خوق بخین بجای کان  
تکماق هر چند در ترکی قاف و کاف یک است لیکن تو قفاق یعنی زایدن است و تو قماق یعنی خون  
رخین و دوم مدوح امیر صاحب این فقره در احوال و تقیر طریقت نشسته اید امیر صاحب کو حک دل هم که خدا  
غاک این از برای جسم بر حال غریبان سرشته است و احدی دستش داده اند چنین می بابت که خدا خاک  
ایشان را تا بدم بر حال غریبان سرشته است و آنچه از یک مود معلوم مرقوم بود آن مود که راشا است شفا  
ایده پنجم است من زیاده در پیر برای خیر راه داده بودم شش یکا و پنج یک با هم لیکن چون شیوه  
فقرت مراعات حال می آدم است مرا فراده باشد با حلال زیاده احوال بود از اینر خواه گریست خواه دروغ شنیده  
رحم سکرم همین طریقت در هم صد گرفته اند و هیچ یکی از اینها کشتنالی من نبوده است لیکن نیری توان از این  
سکس که می دانند که لایق از راه دو بسته تا سلوک می در زد و نمیدانند که من کشتنالی صاحب غریبم در  
دین گاهی کشتنالی **رقعه ۱۵۴** هر دو کا قدر ز احاجی صاحب فقر فیض رحم خان باید و من زایم سنگه  
عبد چاشت آنجا فرستادم آخر روز شمار امراه گرفته باز اینجا می آیم و کاغذی خبر از کا قدر ز احاجی صاحب است آن را در  
خبر و ان شما گفته من خود آمده دریافت بکنم **رقعه ۱۵۵** بودیم که از کعبه برفتیم و از کعبه برفتیم و از کعبه برفتیم  
شده بجز در دو شبه در کعبه تو تعمیر فیض سلوق بر حمت پرست از شما اینجا خلافت و بدیدید و بدیدید که در کعبه  
به نیر هم یک در چش با اتفاق طبایع این کار با جان نبوده است خلا از دو در کعبه و بدیدید و بدیدید که در کعبه  
باز این نیست که در کعبه و از یکا پس مانده شد و تقصیر کرده بود و توان شرم شد که نیم بایست با قه جان کنان افزون  
سیر و شین که در و ان پیش خویخته فقر است از این سال فقری که درین کعبه یوسا گفته نقد کرده ملک و کمال ابد است

توق

سید

توق

توق

توق





یا در روز را سپید یک پهلوان را می جویم گندم و شکر که در آنجا شکر را با کاه بامطلعه میخاستند و کرم میخوردند  
 یا خیر و صاحب درخت میخورد و کس لطیف را که گفته بودیم و کس که گفته بودیم که در دیار وقت مناسب بهر حال اگر گفته  
 باشد فضل است و الا که بگوید و در جواب نویسد **فصل ۴۴** از اخبار اعیان صاحب ملک الله تعالی بخیر و بهر دست تمام  
 فرستاده شد باید گرفت و فرزند و والده میگوید که زنده باید گفت که مرزاقی است که در دستش تحصیل از پرکات در ملک  
 اگر بزرگوار باشد که فرزند است و این فرزند است که مرزاقی است که در دستش تحصیل از پرکات در ملک  
 که در پیدایان و در این دو سابق و فرزند نوشته باشد که مرزاقی است که در دستش تحصیل از پرکات در ملک  
 را سخن این سیم عمل آورده بود و گاهی که گویی چون عاود او پیش خود و کلاه است اینقدر گفته باز گویند که این خیر و بهر دست تمام  
 شما او پیش خود را این که فرزند است که مرزاقی است که در دستش تحصیل از پرکات در ملک  
 صاحب شکر و کعبه پروردگار عظیم با سار که بود و رسید چون من اینجا میروم و در این اوقات صوم فرستادن آن  
 تر و من فراموش نمودم که در روز که از خانه آقا صاحبان اینجا آمدیم و ملاحظه من آنکه در این اوقات صوم فرستادن آن  
 مناسب عزت و در سر کار گشتی اگر بزرگوار است همه دست و تکلف و رعایت آقای عالی جناب است که صاحبان بودند  
 این سخن را چندین بار شنیده ام که صاحبان در این اوقات صوم فرستادن آن  
 منظور است بطریق دیگر که صاحبان باید شد و در این اوقات صوم فرستادن آن  
 باعث آن باشد در بنوا استثنای زمین و در این اوقات صوم فرستادن آن  
 و در نوشته که چهار عامل برای پرگشتان حضرت تحصیل بخیر شده و پرگشتان ایشان لغیر از روضه است باز در صاحبان  
 بود و هر جا که باشد در دست مخاطر نماند و صاحب و الا ما تكتب منظر جواب بر کاره این التماس پذیر یا خواهر  
 شد عامل مذکور که یکی از آن شما باشید بر سر آنکه خواهم بدرفت تمام شد و من خط استثنای مذکور چهار زمین قدر  
 نوشته بود اگر فضل الهی استحال میشود و این شخص را رفیق خود خواند که در سکین در اینجا حالی دارد و بعد مدتی او و پسر  
 که برای پسر خود فرستاده بودند و پسر او را سینه و شد و سید حسن خان خطی پیر او خود بیان است و نوشته بود  
 که تحصیل را بنام خواجها امیر صاحب مقرر شده چون هندوستانیان از طریق اگر زبان بجا آید بهر دست تمام  
 و شریف اینجا گمان بر آنکه شما این پسر میفید و بختی در دست است که در سر کار آنکه در این اوقات صوم فرستادن آن  
 شخصی بر کار میخیزد و آید جایی که شهرت میگیرد و در آن اوقات صوم فرستادن آن  
 نیک اثری دارد و آنچه در فواید نوشته جا گرفته است روزی در این روزها بطوری آید لیکن ما دعا گوین را  
 در وقت ترستی یاد باید داشت از اینجا چنین واضح بود که در حق کوچه که می بین و در این اوقات صوم فرستادن آن  
 من این خطی استی آقا صاحبان محترم و مرزاقی است که در دستش تحصیل از پرکات در ملک  
 ملون کرده خواهم فرستاد و آنچه در خط سابق نوشته بودم که در جادو خط شما غلط دیده شد و تصحیف است که این  
 اثر بر در عالم مجمل و در خط متبرکت شما هم میدیدم که محو با حاشی خطی نوشته میشود و این مایه غریب میدیدم



می نویسد لیکن از سبب سرعت یا متعلق بودن خاطر کار دیگر با کار دیگر در وقت تشریح نمودن انشا الله تعالی در وقتیکه خطب طهر  
 می یابید و اعلیانی بهم سینه آفت برمان تا بلع و در کمال کمال بخت ترد صاحب فرستاده خواهد شد صاحب  
 من من این خبری نمی دانم که شاید اعلی سینه شد بدینا خود را در دست کبیر من ترفی شاد و دنیا بخوبی هم اگر خدا عالم  
 دولت برود و در سحان اندک و ریجه بخوابد و چشم دنیا اگر علم بقدر ضرورت عطا فرماید و دولت بخدا از حد لیکن  
 لغت تمام بر دولت نمی طالع و جوی عنایت شد که می این را خطی برای بیایم که بگویم بنود چون از دولت خود شتاق  
 که فرحت از شناسست و میداند که محبت او در دل شد است از راه اعلی و کلام بر زبان می آید و لیکن از دل نیست  
 اگر جواب صد خط خواهد بود و خط صد و یکم خواهد نوشت امر و که از دهر اینجا وارد است شام خواهد شد  
 خطش لغو است و دو کاغذ دیگر یکی عنایت نامه حاجی اسمعیل نامی دوم کاغذ غزلهای مشاعره حال ۱۴۹  
 سلم الله تعالی پوشیده نماند که لغات اسمی که صاحب مختار حضور بر نور فرموده است و بگویم شهر حال این بود  
 و امدی بر این مطلع نشد حدیث مال بهایت که من بپرورد که است و سوم شهر حال بود خبر و اعلی اسیر صفا  
 بتاریخ است و ششم شنیده برای ترخیص طایران خیاب مدوح نجاس آدم و رفتن ایشان به هم زدم حال او در  
 شروع ایام برشکال روانه خواهند شد و در روز که است و چهارم در وقت بینه بود و آدم آقا صاحب مدینه  
 آن لغات را خطی آورده و رستم بایرون در وازده بر و دو با و سپهر در رفت رستم بن با خفای نام من تا رسید خطم را از آن  
 خان یوان بهم در لغت آن بود و به بخوبی خوانده شد و کسی ندانست چون من را اینجا بستم و آقا صاحب آن جا  
 جواب از طرف ایشان بعد از این خواهد رسید و بر جواب چه سو فرست ایشان شب و روز را با شما بستند و خبر  
 خط و در مقام شدن ضرورت احوال تازه میشود بانی همین یک خط برای همه دوستان کفایت میکند صد  
 آخرین بر شما که بر سر نامه نام آغا صاحب نوشته بودید و الا احتمال آن بود که چه در بیان و سپاه به بر کاره واک  
 می گفتند که من از قبیل نجاس فقه است و هر کاره بجز در یافتن حال اینجا می آید که من تنها اینجا خط را میگویم  
 باز هم قیامت داشت و اگر جای میرقم صاحبان خانه اینجا را گرفته از راه بی تکلفی نخواهند لیکن این خط  
 ضعیف است زیرا که من آن خود همه او و هاراجه و چه در و سپاه و طبعی نقد کرده که در و جسم که هر گاه خطی نام  
 من شما آن خط و در و در این خط صاحب بیدر نجاس با جای دیگر خواهد فرستاد اگر خلاف این بعمل  
 آورد و از نو کسی بر طوط خواهد شد اما راجع به حدیث کردن و تهدید نمودن در ضرورت آمدن خط نجاس  
 احتمالی نیست لیکن بسیار بدانی کار کردید رحمت خدا بر شما و در وقت شام در خطوط غامگی خطی بنام  
 صاحب آن که فرستاده شد و خط مذکور چند لفظ تقریب حادثه جان گذاریم است اعاده آن چه ضرور حال بعد  
 ازین که عرض را برای حدیث خود نویسد آمدن موادی کلیم الدین عدالت و دیگر باب عزت و تناسف  
 صاحب لا قدر از دریافت این ساخته حواله اعلی باید نمود تا در نظر مردم عزت شما جاگیرد و رقع من که در رقع  
 ردانی خالصا است که بگویم حضور من و دید بسیار بدی باشد زیرا که نمودن رقع وقت است و صاحب

۱۴۹



فرمان

و احوال دریافت گردید و در خط بنویسند و صاحب شهادت بنویسند و یک بطور خود در مال  
 اگر کسی سبقت بدارد این که خط قابل اعتنا باشد درین مقام و در صورت بدو دولت حضرت صاحب عالم  
 فرستادن مناسب است من با غنا صاحب غنا بر نمایند ام که اگر درین خط خواجها صاحب اینجایا بداند اگر آنوقت  
 من اینجا باشم بهتر از این خوش گذار داشته بودم خود گوش من اطلاع بکنید هر جا که حساب خواهد بود و خواهم طلبید یا نیز  
 خود نگاه باید داشت آدمم بر احوال و نیز در عداوتها و سعادتهای خط خیر و بدی است و در وقت من نوشتند  
 که خواجها امی مفت از دست رفت خیر و اندک حال او چه با اگر ندر خواهد شد صلاحی باین نیست که خواجها قاضی  
 آنجا رفت و او را بخواهد و بگوید و قاضی الدین صاحب سعادتهای من و من نوشتند که شما بخواجها صاحب  
 و قبله عرض بکنید که خطی بنام من متضمن لغت خود از کار شکوه آید و اطاعت عامل آنجا و بخت خواجها امی بیکار  
 باید لطف و رعایت صاحب الاخبار باین حکم صحت و زیاده و نقد صحت و دیگر هم باشد که بر خود را در آنجا  
 از حکم آگاهی خود چاره نداده و بگویند که وقت روانگی صاحب عالیشان و از آنجا خواهم گذشت و مترصد از  
 نقضات خداوند آنم که او را وقت روانگی باید فرمایند تمام شد مصروف تاج الدین حسن خان نصفا اینوقت بچو  
 تر و تاج الدین حسن سپهر نمودن رفته قبله و کعبه و در قاضی صاحب بر آنسانیدن رفته قبله و کعبه بنام خان نصفا  
 رفته است به بنیم چه جواب می آید هر چه در کار باید در خط و اگر لغوی خط خالی خواهد بود نوشته خواهد شد و خان نصفا  
 هم ندیده پس اگر حضور از روانگی ایشان پرسند شما همین قدر عرض بکنید که بر سر چینه با تر و بر شمر حال یقین  
 که روانده شده اند من بنا بر احتیاط رفته بگویند لغت هی شما درین خط پیچیده ام حیثا اگر صاحب الاوقات بپرسد  
 که خط من را قبیل متضمن اینمضمون پیش شما گماشت باید که همین رفته بماند و دیگر چیزی در خط من نیست  
 است و دوم شهر حال سیده موضح طلب کردید آنچه از احوال مشهور زاده دیوان ابو حسن خان نوشته آید و در  
 شده معلوم نیست که این موعود نیز بر سر قمر علی مرحوم است یا سپهر کدام است که اگر سپهر بر سر قمر علی است پس دوست  
 ندیم نیست پدرش با من محبت بسیار داشت پیش از آنکه ایشان در لشکر توابع خان مرحوم است پس و چهار سال  
 پنج سال پیش ازین بود من بر مرحوم در حینه سید در جان اتفاق افتاد من هم در جان با هم در شایعانه با و در  
 لشکر دوم و سه سال پیش ازین در حینه سید در جان اتفاق افتاد من هم در جان با هم در شایعانه با و در  
 آنجا سیدیم گاهی از حینه تا وقت چاشت که در حینه سید در جان اتفاق افتاد من هم در جان با هم در شایعانه با و در  
 روز نهم بدیع الزمان که در علم منطق است پیش من میدید چون از زوره کوچ پیشتر شد من بار ضرورتی با کبر با و در  
 قدم بعد از آنکه باز لشکر رسیدم شنیدم که سیر فرزندش همچنان با و در و اندک خاندان ایشان خیلی نرگست  
 ایشان در کشمیر لقب با و ات مدنی اند میرزا نصفا نامی فاضل و بدست صاحب اجتهاد و درند بسیار ماسیه که شده  
 اند که خواجها محمد علی با اینهمه کمال شاگرد ایشان بود میرزا محمد بن محمود بن علی میباشند میرزا قمر مرحوم که سپهر  
 به کمال زکات و ولایت و جاهت و تقوی و شایسته ملائکة تعالی میباشد و میخواهند چار و مدقوق شده

شده زنده گشته بود که در میان برادر کلان همین گمانی نهانند این نقل ظریفیست که سیر قدس بنی برادر کلان  
 پیش از کرام الله خان فرود شده بود چون دوست با خان بود که سیر قدس روزی قاضی شد بدینود خان  
 موصوفت گفت که خدیو این آدم شریف را معامله با کنی به نصیب کند که عجب مردم بجای تو من دریده باشد سیر با  
 گفت که شما هم را سیر است یعنی سیر است تمام شد این ستان و آنچه از احوال آن کون مرا کوی حواله نام کرده پشت از نام  
 افتاد است او را هم بقدر اخفا مستوفیست که عجب است که چون شایه بسیار میجویم ابی مانده خود را و اما ترین خلایق  
 میگردد این عمل از بر غم خود بدینداند و علاء آن دوش را در غل غلشتن میبازند یعنی من خود را و دیگر و خود را بکار  
 میدهند و همچنین برادر و دختر را نیز بر چند چیزین که حوت خوب است خواهر و دختر گریزند چون آن کون بر کوچه  
 را و گران میگردد اولادش هم شکو است در صورت تدان آن کون است نه دختر و دختر او این تدان از قلم این  
 عمل بدیند اگر کسی بگوید که شکو است بدیند بر عصب می آید اینست که در قطر مردم صاحب این عمل  
 ذلیل و خوار است و هنوز ایشان درین صناعیت بر تبه کمال رسیده اند و زنده بقیض طاهری یعنی در بار  
 و تجلی ظاهر می تند اگر بر تبه در میان نباشد رخت زمان می پوشند و میان زمانه و انقوم چه فرست ایشان  
 هم با طبع اغیار این سیر است که لباس زمانه می پوشند و عجیب که در خلوت همین عمل را می کرده باشند لیکن ایند کون بر  
 اگر چه سیر است خلیف و دوست خود هم دارد و کل حرف نامم هم ندانند و همین جهت عرقش را قنیت لیکن  
 خدا بر حال شهر چه توان کرد مردمان این اند که با همین مردمان نباید ساخت از کینه خود هر چه میسر  
 بر وضع پیش آید با دو فایده است سیر نصیر الدین در نارس و مولوی میر علی در نرسا که از کثیر خط و انجیلان  
 در کمال بدین موصوفت و بر خط مستقر احوال صاحب و شایه بر کبی شایه و می باشند و من شمعون بکری  
 نورم لیکن امور اختیاری نیست اتفاقا نیست سیر نصیر الدین صدر و پیر انزال بدین خودی  
 یا سیر در زبان خود خدیو است که اندک آن ملک بچه بردی پیش منشی بود و ناخن منجور و حال او سر رشته است  
 چه بیایست شخصی که کفر بخا و رو به شده است لیکن این را یاد گرفته باشید که این نوکری زیاد از دوماه نیست  
 چون منشی و دوسه بار بکشته که خداوند بکدام تقریبی در دیوانخانه عمویش فرو آمده بود و همان تعارف این و  
 که دیالی کردن او شده بود و پاشی رخ بدنامی اینقدر لعل آورد و است و الا اورا پاشی قطعا بعد است سیر نصیر  
 این مردم که هم مثل عوام است بلکه مثل بازاریان تمام بر این کار خارج و اند زمانه خود آدم نهیم  
 عقیل خالی شده است و الا ننگ آدم بود که با انگلیت خر که با حرف بر تبه این ملک بخت خست برادر که چکش  
 و قوت برابر بار بردی چه بر خیرت مردم که نیست که بر نام آن دوست شاه پیر جان سید با کون کون شست مردم  
 بر مردم طهارت نموده و من میگردد بر غم خود میداند که این او عا می او بیار خوش خواهم شد و جامی خود در دل من است  
 خطوط و حله جابجا رسانیده شد که گرام خود او در جواب نوشته تلفظ همین خط کرده اند و من خود آقا صاحبان  
 منور نفرستاده ام حالا آدم میر و در جواب بدین خواجه سیر رفته ۴۴۴ سیر چند در نهبر العضاة الماخذ

و در کتاب مذکور باینچه بریند رفته و اینجا نوشته ای آید و اینها را از لفظی و سخن و آوازه کند بعضی از اینها سبهای نام زبان  
 تعلق بحوالج نیز دارد یعنی یا غصای بدنی انسانی محضی مانند که در مقابل شخص مسک و خود را بنده و متقابل خود را قبله و مقبله  
 حاجات هم گفتن درست آن صاحب و قبله و کعبه نیز دستار و بر شند را هم باید گفت و به پیرزن نیز مضائقه ندارد  
 نشسته طبعی آقا نباشد لیکن بهر را نباید گفت و لفظ پیر فرزند شواری و ستاد و مرشد دیگری نباید گفت لیکن تنها و کلمه  
 علوم کتابی باید این کس و پدر را دستار و پیرزن و دیگر مثل کشتی و غیره صناعات کم تر به در تقیام او این لغات  
 این نامند و به پدر رسوا ابدید عنایت نه باید گفت و در خطاب آنجناب باید گفت یا جناب یا ایا جناب و حضرت  
 بهر مضائقه ندارد و لیکن تو را اینها حضرت معنی پدر رسوا یا نباید کرد و در خطاب آنجناب باید گفت یا ایا جناب یا ایا جناب  
 اگر همین اشخاص را بنام شد بر سر آقا هیچ و بهر خود را در مقابل این صاحبان رسوا شخص مسک و علامت زاده گفتن  
 مضائقه ندارد و در رسوا شخص مسک و صاحب شخص نده زاده باید گفت و در رسوا نام او باید بر سر بچین و در رسوا  
 نیز گاهی که از پدر در مرتبه زاده باشند مثل عم بزرگ و خال بزرگ لیکن اینجا علامت زاده گفتن نیز درست باشد  
 چرا که سوا شخص مسک و آقا خود را بنده گفتن نادر است و بهر خود را بنده زاده در مقابل اینها خود را علامت زاده  
 باید گفت و بر نام پدر رسوا و بزرگان لفظ صاحب ضابطه نباید کرد و لفظی کسی از بزرگان سوال کند که پدر شما چه نام  
 دارد باید گفت که پدر ما محمد و زید صاحب و عمر صاحب نباید گفت و در رسوا یا بیفته صاحبان پدر رسوا و در کلام ترا  
 ستاده شده سلام باید کرد و در گفتوگو بیکدیگر برای بزرگی نبوسیدن بهر خود را بر خود را کارگاه نباید نوشت غلام خود  
 زید یا محمد یا زاده و برای شناسایی بهر نهاده زاده باید نوشت که من سرآباد آقا یا زید یا محمد یا محمد یا محمد یا محمد  
 اینکس از سبب و کامیاب مطلب که بدو با اینکه از پیش خود و سلوک می و زور و لیکن او را نیز فانی است مثل ساله و در  
 یا عامل بکنه یا دوان اسیر پس چنین آقا را مردی و محسن و نوکر رازش و بهر دم و صاحب مندر و تقیام غایت کرد  
 بجای و لون و بهر خود را رسوا و اول قبله گاهی و قبله گاهی صاحب آقا گفتن مضائقه ندارد و بهر بزرگ خود  
 باید کرد و او را قبله و کعبه حاجات باید گفت و در عالم اعتلا هم خداوند گفتن مضائقه ندارد و تقیام هم نباید کرد  
 و تشریف یار میفرماید بهر رسوا و بزرگان گفتن منسوب است اما اگر او عرضی باید نوشت بهر بعضی بی مرد و بعضی  
 باید و بزرگان را نام نباید عزت باید کرد و در رسوا و اول تقیام هر یکی باید کرد و آدم را قادی جیره و اراک الملک که در ملک دیگری  
 شریک نباشد او پیش نیست که در رسوا و اول تقیام و بهر خود را خانه زاده باید گفت غلام زاده نباید گفت و بهر خود  
 را نیز غلام و بر سر کلام ترا نام باید کرد و بی اضافت نمودن صاحب و دوان او را رحمت کردن یا دوان باید گفت  
 عنایت کردن نباید گفت و در رسوا و اول تقیام هیچ بزرگی نباید کرد و عند الذکر هم الفاظ بزرگی اسیر در حق کسی زبان  
 نباید آورد و بهر بار و بار خباب عالی یا حضور باید گفت و عند الخطاب پیر و مرشد خداوند و اولادش را مرشد زاده  
 و در رسوا و اول لفظ بهر بزرگش و زاده باید کرد و آید آنها نشسته لب آوردن نباید گفت الا بزرگان  
 و این را در حضور او بزرگی تمام نام باید کرد و بزرگان او را نیز یعنی پدرش را حضرت جنت آرامگاه باید

گفت و پیرانش را خست آراستگاه کلان قاصد خود پیوستنی آغاز بناید کرد و اگر مطلبی ضروری الیه که باشد حویر کرد و  
 باید کرد و اگر سراسی کار برهن حکم کند و تسلیم کرده باید رفت و وقت باز آمدن داد و اگر دن مطلب نیز تسلیم باید کرد  
 و وقت مقابل او یک سلام و بعد از آن تسلیم کرده استاده باید شد تا بپایست و اگر در روز سه یا یکبار و اگر در روز  
 ترش اتفاق افتد و هر مقابل سلام و تسلیم باید کرد و و شانه را در پیر و دست نه باید گفت و عند الخطا گفت که امانت نزن بان کرد  
 عرض مطلب بد کرد و در میان کارها غایبانه آنها را بناید گفت بلکه من عالم اولی بود و در **فصل** در پیش  
 ماند که طبیعت فرستادن از شور که در سنان و در زنت و حیوان و آفرین امانت بناید و دست قد رست شمس سنگ  
 را که از باین سیال اندازد مجبور نیست که از باغها باین آید اگرچه باغی نباشد مثل سقف یا درخت یا چیز دیگر پس  
 حرکت سنگ را که از باین سیال اندازد مجبور نیست که از باغها باین آید اگرچه باغی نباشد مثل سقف یا درخت یا چیز دیگر پس  
 را حرکت طبیعتی است یعنی طبع سنگ چنین اقتضا نموده که از باغها باین آمد و باین و مقتضای سبب ازین قبل است و  
 بالبدین درختان و درختان هرگز نزدیک باریدن باران و وزیدن باد و ازین خصوصیت طبیعت داد چنین حرکت  
 نیز از حرکت ظاهر است که اگر حرکت را نیز خیر باشد مقابل آن نرماندند یا استاده کنند و هیچ یک از اینها را خواهر سبب  
 یا خواهر و پس ترسیدن از حرکت اگر حرکت طبیعتی یعنی در اصل خلقت از حرکت متبهر و وسیل نمودن طفلان شیرخوار  
 نیز بان بطرف مادران و زنان پرورنده و ترسیدن حیوان و پیررکان آنها وقت شب و در جنگ نیز از سبب طبیعتی  
 پس آنچه از طبیعت هرگز زوال پذیر نیست و ترک آن محال و قوت و گیر است که در سنگ و درخت نباشد و خصوصیت حیوان  
 و آدمی دارد که از عادت نامند و این قوتی بود که از تعلیم و قیض صحبت دیگر می جهل میشود مثل که به ولایتی که چون  
 در ابتدا با کبوتران نبرگ شود و حمله ترس که بتری کنند یا فیل که تا دوسه آدم را گشته باشد حمله بر آدمی کند یا بوزینه که بر سر  
 او را بچوبچه و دیگر ازین قبیل ترساند سلام بر و کند و عادت آدمی از قبیل وظیفه بسیار و عادات مثل زنان حرف  
 زدن و در قصیدن و خوردن و ازین دانستن و تقار با خلق و شراب خوردن بسیار باشد و این امور طبیعتی نیست اگر صحبت  
 تقار با زبان هم نموده که تقار با زبان نخواهد شد همچنین صحبت بی نبران لیکن بعضی کسان که صفا قوت قدسیه اند حسن و قبح  
 بر خیزد و دریافت نمائند و صحبت اصحاب وظیفه ترک کنند و ترک عادت هم چون ترک طبیعت بسیار مشکل است لیکن  
 ممکن است که بعد از ترک عادت سکوت نبند و خلاف ترک طبیعت که متعجب باشد و موجودات او گونه بود یا آنچه بقدرت  
 الهی از دو قیام که موجود گشته حال خود صحبت مثال عقول افلاک و ماه و مبر و دیگر ستارگان با آنکه یکی بصورت دیگری نشود  
 چون آب و آتش و باد و خاک یعنی خاک بصورت آتش و آتش بصورت باد و باد بصورت آب و آب بصورت باد و باد بصورت  
 باد و چون درختان سیاه و درو بی سب و درخت انار و سرو و دیار و درختان و درختان غله و بعضی گیاهای خود رو که  
 سال بسال از زمین سر بر کشد و قلب ثابت است که بهیئت خیر متغیر شود و این نیز متعجب است مانند گندم شدن خود  
 یا عکس پیدا شدن مس که در مذهب اهل جنون حقیقه دارد اما قلب ثابت بی سبی آدمی بقدرت الهی خود بخود متغیر  
 است چون بعضی جانوران کوچک که بعضی جانوران را بصورت خود سازند اگر شخصی کمال باطن قلب ثابت چیزی نماید

مقدمه

مقدمه

آنچه دانایان قبول ندارند لیکن باقی عقیده خلق خدا نیست که آنچه که از پیغمبری انبیا آمده که از پیغمبر شنیده و اگر انرا  
ولی اگر اوقات و حریق عادت و اگر از فاسق سخن اگر از کافر استند راجع گویند چون حریق منبری در پشت و عادت سخن  
اگر است که حریق عادت نامند باین جهت که انیکس عادت خود را برادره که بمنی از عادت بشری بپوشانند این کار  
کرده شاید عادت و عرقی نام منی طاعت است بپوشانند و لفظ علی حده بود است لیکن در فارسی عادت  
میشود و در عربی علی حده و فرق در اصل عظم نیست که این عبارت حکما فی اینهمه صاحب است که گوشت  
فرزندان خود در وقت ضرورت بهمان جور از عادت باشد نظیر است که بخرکت خلاف حرکت انسان  
خلاف عقل نیست یعنی ممکن است که شخصه از راه جنون که عقل در عالم نقد است بخرکت فرزند خود گشت به بهمان  
شور از عادت عقل است که متعصب باشد مثل چیدن آسمان در کاغذ باد و طلیعه آفتاب از آسمان زمین مثل  
تبریز بر آبی خشن گوشت که در عوام مشهور است این خلاف عقل باشد طلب است بهم این سبیل است **رقعه ۱۴۰** انبیا  
الاهی سلم که اندکالی رقبه تا صاحبان تقصیر طلب میرسد بجلوس دعوت که فردا را راده اند سخت ملازمان  
ممدوح رفته بود معلوم شد که شما آنجا بروید و الا چند سطر ای می شما خط من بوده است خلاصه اینکه میر صاحب  
عذر معقولی تجویز آوردند و سوسی این فی الواقع مناسب آن بود که طعای برای این صاحبان که از سفر آمده اند  
از آن حرف سپید میر که او عدم ارسال طعام صیانت حیلۀ تعزیت رافع اعتراض باشد آمدن خانه ایشان  
نیز در که در همین عذر است هر چند این بچاره باز تکلفات میر می محض اند لیکن چون عیال داران را ضرورت که  
پایند رسالت باشد عذر میر صاحب سمیع و معقول شد آدم بر احوال شاد و پرورنده در عالم خجسته و عده کرده  
بودند و از رقبه میر صاحب نیامدن شام نیز ترشح نموده بهر حال از خواب قیله و کعبه سپید شدند که آمدن شام  
داشته باشد فردا با اتفاق مرزا احمد صاحب بیایند و اگر از خواب و الا ممنوع شویم همین عذر از طرف صاحب سمیع  
معقول است لیکن بهر مرزا احمد صاحب باید گفت که آمدن شام طیفه نبوده است و علی حدیث بود و سوسه این بزرگان  
نیمیتند که در رکاب آقای آمدید فردا همراه من باین رقبه صاحب لطیف تا اینها نموده و هم در عیال  
میسویت زیاده خیریت **رقعه ۱۴۱** واضحی که انشای در روز شاد و پرورنده خوب تر شد اما لیکن عرض من  
ازین فرمایش خیر دیگر است و آن نیست که از اولی در براعت استعمال مناسبات باغ و چاه و برج و حام و بهر  
که بیان میکنند که موسم ضرورت در انشای تعریف این چیزها مدح ثواب نصیر الله و فارس الملک محمد علیخان بهادر  
سپهدار جنگ پسر خباب عالی ضرورت زیرا که باقی این چیزها این تمام شد این هم دیگر باید شنید که اینوقت غرض  
جناب قبله و کعبه رفته تحقیق میکرد که که دختر شمس الدوله بهادر که قضا کرده است چند ساله عمر داشت حضرت آمد و در  
چون بی اجازت جناب عالی جانی نمیدادند و روز جمعه در بار میشوید و لهذا راده دارند که فردا امیر الکبر علی را نزد جناب  
عالی بفرستند و بر روز و شب بنمودند و طرفانی بودند و در ایات شما که درین انشا مورد و ن کرده اید و در لفظ غلط  
بود یکی طبع و دیگری مدح که هر دو بر وزن عقل اند لیکن جزو دوم و شام بر وزن که هم که بختی بختی است





کتابخانه تهرانی و کتابخانه مجلس شورای اسلامی و کتابخانه ملی و کتابخانه آستان قدس  
 یک روز با بر وید تا بر سر جبهه بانی آمده اند و گفتن من معامله شما را کسی ندانید و بعد از این چند روز طرف من با کیفیت  
 که سلاهی معلولی که بخواهید بیاورید که این چند صفت از دست نروند و اول تو قوت خوب نیست و از دست صاحب پیر سید که  
 خطوط کاپی دانه شده پانده و دو پیر تر از قلم در عین نیزی آمده بود از آن قیامت خشفت و بیخی می بارید لیکن چون خبر  
 گردم حق بجانب آن چاره بود و زاده خبرت **۱۸۲** خواجه امامی صاحب دریافت نمایند که مشایخ آن  
 متذکر است شما آبرم در خانه بخوابید و اگر کسی از شما احوال من بپرسد بگوید که خبر ندارم هرگز اینچنان را نشان نباید  
 داد اگر فرشته هم باشد با کیفیت که اگر چه بیانی من بر یک نیر صاحب با تومی الان قیامت خواهد آمد که در اول خبرت می  
 اندرون ۱۱

تمام شصت و هفت

غزل رخت ککج اهر سگ عمده شاعران علم العیدل نمر حشر حسن لقصیل

عزم حق تو بایانی ندارد	چه در دست اینکه رمانی دارد	جنون الگو که سوسو میانی دارد	کسی اینجا گریه بانی ندارد
چه داند رتبه خاکی میمان	سپه روزی که دامانی ندارد	اثر و گریه میخون میجوید	که میسب چشم گریانی ندارد
زلفش کشیده باز تو پیست	چه حیرت با که بایانی ندارد	سوال پوشیده داشت از تو	لش می جنبید و جانی ندارد
	مسلمانان سلامت میگویند	بقتل کافر انسانی ندارد	

قطعه تاریخ وفات آن افاضت که ادبش از تاج افکار سر فخر و خان و در کار شاه بیت دیوان نکته و آتی سر لوح بیاض  
 سخنانی مولوی که است علی الله سر مغوار از مصرعه ثانیه قطع غزل مرقوم است و مضاع لطافت بحال او صیقل و تقنین  
 از مصرع ثانیه هر چه قلم جاد و درستم که تا رسیدن فصاحت نیزه افتر از هر که باعث کاشف نکات حق می جلی سید

میر ناصر علی قزوینی

قبیل کلمه پر در و در و فوس	چه دوست یک دور و گدازد	ز دست با تم و خرفش سلم	کسی اینجا گریه بانی ندارد
قلعه و اسیر جان حزین چاک	سپه روزی که دامانی ندارد	که گوید در غم آن تن سینه	که میسب چشم گریانی ندارد
بوی آینه اندو سی به طوق	چه حیرت با که بایانی ندارد	بیک سبیل از دم بزم خویش	لش می جنبید و جانی ندارد
فوط	از روی کفر و خشم و کین	بقتل کافر انسانی ندارد	عط



10

١٩١٥٠٢٢٤

			4894
--	--	--	------

১০০

6194

1915044

رقعات قتل

[illegible]